رشته

مفاهیم نهج البلاغه

شرح حکمت‌های ۲۰ تا پایان ۳۵

(پیام امام امیرالمومنین (علیه السلام) ، جلد ۱۲)

صفحات ۱۳۱ الی ۲۳۸

ویژه گروه‌های ۳ و ٤

متوسطه اول و دوم و پیش‌دانشگاهی

شرکت خطوط لوله و مخابرات نفت ایران
روابط عمومی

۲۰

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَقِيلُوا ذَوِي الْمُرُوءَاتِ عَثَرَاتِهِمْ، فَمَا يَعْثُرُ مِنْهُمْ عَاثِرٌ إِلَّا وَيَدُ اللَّهِ بِيَدِهِ يَرْفَعُهُ.

امام علیه‌السلام فرمود:

از لغزش‌های افراد با شخصیت (و جوانمرد) چشم‌پوشی کنید، چراکه هیچ کس از آنها گرفتار لغزش نمی‌شود مگر این‌که دست خدا به دست اوست و او را بلند می‌کند.[1]

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم کلینی در کتاب کافی این حدیث را از امام صادق علیه‌السلام با تفاوتی نقل کرده است (که قاعدتاً از اجدادش از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام دریافت داشت) و ابن قتیبه در عیون الاخبار آن را آورده است و ابن ابی‌الحدید نیز در شرح نهج البلاغهٔ خود آن را با سند خود نقل کرده است و آمدی نیز در غررالحکم آن را با تفاوتی ذکر کرده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۱).

در کتاب تمام نهج‌البلاغه در ضمن یکی از وصایای مشروح امیر مؤمنان ذکر شده است (تمام نهج‌البلاغه، ص ۷۱۴).

شرح و تفسیر

چشم‌پوشی از لغزش جوانمردان

امام علیه السلام در این کلمهٔ حکمت‌آمیز به لغزش‌هایی اشاره دارد که گاه از اشخاص با شخصیت سر می‌زند و همگان را توصیه می‌کند از آن چشم بپوشند. می‌فرماید: «از لغزش‌های افراد با شخصیت (و) جوانمرد چشم‌پوشی کنید، چرا که هیچ کس از آنها گرفتار لغزش نمی‌شود مگر این‌که دست خدا به دست اوست و او را بلند می‌کند»؛ (**أَقِيلُوا ذَوِي الْمُرُوءَاتِ عَثَرَاتِهِمْ، فَمَا يَعْثُرُ مِنْهُمْ عَاثِرٌ إِلَّا وَيَدُ اللَّهِ بِيَدِهِ يَرْفَعُهُ**).

«اقیلوا» از مادهٔ «اقاله» در اصل به معنای باز پس گرفتن معامله در جایی است که خریدار، پشیمان می‌شود، سپس به هر نوع چشم‌پوشی اطلاق شده است.

«مروءات» جمع «مروءه» به معنای شخصیت و جوانمردی است.

«عثرات» جمع «عثره» به معنای لغزش و خطاست.

روشن است که هر انسانی ـ به جز معصومان علیهم السلام ـ در زندگی خود گرفتار لغزش یا لغزش‌هایی می‌شوند. اگر آنها افراد با شخصیت و نیکوکاری باشند باید به موجب حسن اعمال و رفتارشان از این لغزش‌ها چشم‌پوشی کرد؛ هر گونه نقل آن برای دیگران یا سرزنش یا بزر نمایی کاری است خطا و بر خلاف انصاف و جوانمردی، زیرا خدا هم مدافع این‌گونه افراد است. امام می‌فرماید: هرگاه یکی از این افراد نیکوکار و با شخصیت به زمین بخورند خداوند فورا وی

را از زمین بلند می‌کند و اجازه نمی‌دهد آبروی او برود.

از این جملهٔ حکمت‌آمیز دو نتیجه می‌توان گرفت: نتیجهٔ اول که در متن جمله آمده این است که لغزش‌های نیکوکاران و افراد پاک و با تقوا را باید نادیده گرفت و حسن ظنِ به آنها را نباید با این لغزش‌ها به سوء ظن مبدل کرد. این همان چیزی است که در روایت معروف که به صورت ضرب المثل در آمده می‌خوانیم: «**اَلْجَوادُ قَدْ یَکْبُو**» یا «**قَدْ یَکْبُو الْجَوادُ**» (اسب ارزشمند و کارآمد گاه ممکن است گرفتار لغزشی شود) و در بعضی از عبارات این جمله به آن افزوده شده که «**الصّارِمُ قَدْ یَنْبُو**؛ شمشیر برنده نیز گاهی کارگر نمی‌شود».

نتیجهٔ دومی که می‌توانیم از آن بگیریم این است که اگر راه تقوا و نیکوکاری و جوانمردی را پیش گیریم خداوند به هنگام لغزش‌ها ما را تنها نمی‌گذارد و دست ما را می‌گیرد و از زمین بلند می‌کند و آبروی ما را حفظ می‌نماید.

* * *

۲۱

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قُرِنَتِ الْهَيْبَةُ بِالْخَيْبَةِ وَالْحَيَاءُ، بِالْحِرْمَانِ، وَالْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ، فَانْتَهِزُوا فُرَصَ الْخَيْرِ.

امام علیه السلام فرمود:

ترس (نابجا) با ناامیدی مقرون است و کم‌رویی با محرومیت همراه، فرصت‌ها همچون ابر در گذرند؛ ازاین‌رو، فرصت‌های نیک را غنیمت بشمارید (و پیش از آنکه از دست برود، از آن استفاده کنید).[1]

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

جمعی از دانشمندان اسلامی این حدیث را پیش از سیّد رضی در کتاب‌های خود آورده‌اند از جمله ابن عبد ربه (متوفای ۳۲۸) در عقد الفرید و ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶) در عیون الاخبار و ابن شعبه (متوفای ۳۳۲) در تحف العقول البته با تفاوتی. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۱).

در کتاب تمام نهج‌البلاغه این جمله‌های حکمت‌آمیز را در ضمن خطبه‌ای معروف به خطبة الوسیلة با تفاوت‌هایی نقل کرده است که با این جمله شروع می‌شود «**الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي مَنَعَ الأَوْهَامَ أَنْ تَنَالَ وُجُودَه**». (تمام نهج‌البلاغه، ص ۱۵۴).

شرح و تفسیر

نتیجهٔ ترس و کم‌رویی

امام علیه السلام در این سخن پرمعنای خود به سه نکتهٔ مهم اشاره می‌کند.

نخست می‌فرماید: «ترس (نابجا) با ناامیدی مقرون است»؛ (**قُـرِنَتِ الْـهَيْبَةُ بِالْخَيْبَةِ**).

بدون شک ترس از عوامل و اشیای خطرناک، حالتی است که خداونـد در انسان برای حفظ او آفریده است. هنگامی که حادثهٔ خطرناکی رخ می‌دهد یـا موجود خطرناکی به انسان حمله می‌کند و خود را قادر بر دفاع نمی‌بیند ترس بر او غالب می‌شود و خود را به سرعت از صحنه دور مـی‌سازد ایـن‌گونه تـرس منطقی و موهبت الهی برای حفظ انسان از خطرات است. هرگاه سیلاب عظیمی حرکت کند و انسان خود را در مسیر آن ببیند و بترسد و با سرعت خود را کنار بکشد چه کسی می‌گوید این صفت مذموم است؟ ترس بجا سپری است در برابر این‌گونه حوادث.

ولی ترس نابجا که ناشی از توهم یا ضعف نفس یا عدم مقاومت در مقابل مشکلات باشد به یقین مذموم و نکوهیده است و این‌گونه ترس‌هاست که انسان را از رسیدن به مقاصد عالیه باز می‌دارد. به همین دلیل از قدیم گفته‌اند: شجاعان اند که به موفقیت‌های بزر دست می‌یابند.

شاعر می‌گوید:

مَنْ رٰاقَبَ النّٰاسَ مٰـاتَ هَـمّاً وَنٰـــالَ بِـــاللَّذةِ الْـــجَسُورُ

«کسی که ملاحظهٔ سخنان این و آن کند (و از آن بترسد) از غصه می‌میرد؛ ولی افراد جسور و شجاع به لذات و کامیابی‌ها می‌رسند».

واژهٔ «هیبه» گاه به معنای شکوه و جلال آمده که موجب خوف دیگران می‌شود و گاه به معنای ترس است و در جملهٔ بالا معنای دوم اراده شده است آن هم ترس بیجا، و واژهٔ «خیبة» به معنای خسران و شکست و ناکامی و محرومیت است و این دو همواره با هم قرین اند و به این ترتیب امام می‌خواهد پیروان خود را به شجاعت در تمام امور دعوت کند.

در جملهٔ کوتاه و پرمعنای دوم می‌فرماید: «کم‌رویی با محرومیت همراه است»؛ (**وَالْحَيَاءُ بِالْحِرْمَانِ**).

حیاء مانند هیبت دو معنای باارزش و ضد ارزش دارد؛ حیای ارزشمند آن است که انسان از هر کار زشت و گناه و آنچه مخالف عقل و شرع است بپرهیزد و حیای ضد ارزش آن است که انسان از فراگرفتن علوم و دانش‌ها و یا سؤال کردن از چیزهایی که نمی‌داند یا احقاق حق در نزد قاضی و جز او اجتناب کند، همان چیزی که در عرف، از آن به کم‌رویِ ناشی از ضعف نفس تعبیر می‌شود. منظور امام علیه السلام در گفتار بالا همان معنای دوم است که انسان را گرفتار محرومیت‌ها می‌سازد.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «**الْحَيَاءُ حَيَاءَانِ حَيَاءُ عَقْلٍ وَحَيَاءُ حُمْقٍ فَحَيَاءُ الْعَقْلِ هُوَ الْعِلْمُ وَحَيَاءُ الْحُمْقِ هُوَ الْجَهْلُ**؛ شرم و حیا دو گونه است حیای عاقلانه و حیای احمقانه؛ حیای عاقلانه از علم سرچشمه می‌گیرد و حیای احمقانه از جهل».[1]

در حدیثی نیز از امام صادق آمده است که فرمود: «**الْحَيَاءُ عَلَى وَجْهَيْنِ فَمِنْهُ ضَعْفٌ وَمِنْهُ قُوَّةٌ وَإِسْلَامٌ وَإِيمَانٌ**؛ حیا بر دو گونه است قسمی از آن ضعف

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۰۶، ح ۶.

و ناتوانی و قسمی دیگر، قوت و اسلام و ایمان است».[۱]

در حدیث دیگری در غررالحکم از علی علیه‌السلام آمده است: «**مَنِ اسْتَحییٰ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ فَهُوَ أَحْمَقُ**؛ کسی از گفتن حق شرم کند احمق است».[۲]

بعضی از علما در تعریف حیا چنین گفته‌اند: «حیا ملکه‌ای نفسانی است که سبب انقباض و خودداری نفس از انجام کارهای قبیح و انزجار از اعمال خلاف آداب به سبب ترس از ملامت می‌شود». البته این همان حیای ممدوح و باارزش است.

در تفسیر حیای مذموم گفته‌اند: «همان انقباض نفس و خودداری از انجام کارهایی است که قبیح نیست، بلکه لازم است انسان بر اثر کم‌رویی آن را ترک می‌کند».[۳]

در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام در این باره می‌خوانیم: «**مَنْ رَقَّ وَجْهُهُ رَقَّ عِلْمُهُ**؛ افراد کم‌رو کم دانش‌اند».[۴]

آن‌گاه امام در سومین جملهٔ حکمت‌آمیز به اهمّیّت استفادهٔ از فرصت‌ها پرداخته می‌فرماید: «فرصت‌ها همچون ابر در گذرند، ازاین‌رو فرصت‌های نیک را غنیمت بشمارید (و پیش از آن که از دست برود از آنها استفاده کنید)؛ (**وَالْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ**[۵]، **فَانْتَهِزُوا فُرَصَ الْخَيْرِ**).

منظور از فرصت، آماده شدن کامل اسباب کار خوب است مثل این‌که تمام مقدمات جهت تحصیل علم برای کسی فراهم گردد؛ هم تن سالم دارد، هم

---

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۴۲.

۲. غررالحکم، ح ۹۸۸.

۳. سفینة البحار، مادهٔ حیاء.

۴. کافی، ج ۲، ص ۱۰۶، ح ۳.

۵. «**السحاب**» به گفتهٔ لسان العرب جمع «**سحابة**» به معنای ابر است و جمع الجمع آن «**سُحُب**» بر وزن «کُتُب» است.

هوش و استعداد، هم استاد لایقی آمادهٔ تدریس او و هم فضای آموزشی خوبی در اختیار اوست که در عرف نام آن را فرصت می‌گذارند و از آنجایی که فرصت‌ها ترکیبی از عوامل متعددی است و هر کدام از این عوامل ممکن است بر اثر تغییراتی زایل شود از این رو فرصت‌ها زودگذرند.

لذا در حدیث دیگری از همان امام علیه‌السلام می‌خوانیم: «**الْفُرْصَةُ سَرِيعَةُ الْفَوْتِ بَطِيئَةُ الْعَوْدِ**؛ فرصت با سرعت از دست می‌رود و به زحمت به دست می‌آید».[1]

به همین دلیل روایات فراوانی در باب «اغتنام فرصت» آمده است و به ما دستور داده‌اند فرصت‌ها را غنیمت بشمریم، چرا که ترک آن اندوه‌بار است.

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در نامهٔ ۳۱ نهج‌البلاغه در ضمن وصایایی که به فرزند دلبندش امام مجتبی علیه‌السلام می‌کند می‌فرماید: «**بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةً**؛ به سراغ استفاده از فرصت برو (پیش از آنکه از دست برود و) مایهٔ اندوه گردد».

به هر حال تمام مواهب الهی که در دنیا نصیب انسان می‌شود فرصت‌های زودگذرند؛ جوانی، تندرستی، امنیت، آمادگی روح و فکر، بلکه عمر و حیات انسان همگی فرصت‌های زودگذری هستند که اگر آنها را غنیمت نشمریم و بهرهٔ کافی نگیریم نتیجه‌ای اندوهبار خواهد داشت.

ای دل به کوی عشق گذاری نمی‌کنی اسباب، جمع داری و کاری نمی‌کنی
چوگان حکم در کف و گویی نمی‌زنی بازِ ظفر به دست و شکاری نمی‌کنی
ترسم کزین چمن نبری آستینِ گل کز گلشنش تحمل خاری نمی‌کنی

* * *

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۳.

۲۲

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَنَا حَقٌّ، فَإِنْ أُعْطِينَاهُ، وَإِلَّا رَكِبْنَا أَعْجَازَ الْإِبِلِ، وَإِنْ طَالَ السُّرَىٰ.

امام علیه السلام فرمود:

ما را حقی است که اگر به ما داده شود (آزادیم) و الّا (همچون اسیران و بردگانی خواهیم بود که) در عقب شتر سوار خواهیم شد، هرچند زمانی طولانی این سیر در تاریکی بگذرد.[1]

سید رضی در ادامهٔ این سخن می‌گوید: «این کلام از سخنان لطیف و فصیح

---

۱. **سند گفتار حکیمانه:**

طبری (متوفای ۳۱۰) در تاریخ خود در حوادث سنهٔ ۲۳ آن را ضمن خطبه‌ای از امام نقل کرده است و ازهری در کتاب تهذیب اللغة نیز آن را آورده است. مورخان نوشته‌اند این سخن جزء خطبهٔ ۷۴ بوده است که امام در روز شوری بعد از مرگ عمر و اجتماع شش نفر برای انتخاب خلیفه فرموده است (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۱۸، ص ۱۳۳).

در کتاب تمام نهج‌البلاغه این جمله را ضمن خطبهٔ ۳۸ (طبق شمارش همان کتاب) نقل می‌کند. (تمام نهج‌البلاغه، ص ۳۹۷). در بعضی از نقل‌ها آمده است که امیر مؤمنان علی علیه السلام این سخن را دربارهٔ ماجرای سقیفه فرمود. (شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۲۵۲).

امام است و معنای آن این است که اگر حق ما به ما داده نشود همچون افراد خوار و بی‌مقدار خواهیم بود و این بدان سبب است که کسی که پشت سر دیگری سوار بر مرکب می‌شود در قسمت عقب مرکب خواهد بود، همچون برده و اسیر و مانند آنها»؛ (**قٰالَ الرَّضيُ وَهٰذٰا مِنْ لَطيفِ الْكَلاٰمِ وَفَصيحِهِ وَمَعْنٰاهُ أَنّٰا إِنْ لَمْ نُعْطَ حَقَّنٰا كُنّٰا أَذِلاّٰءُ وَذٰلِكَ أَنَّ الرَّديفَ يَرْكَبُ عَجُزَ الْبَعيرِ كَالْعَبْدِ وَالْأَسيرِ وَمَنْ يَجْرى مَجْرٰاهُمٰا**).

* * *

شرح و تفسیر

اگر حق ما را بگیرند...

این جملهٔ حکمت‌آمیز خواه مقارن ایام سقیفه گفته شده باشد یا در شورای شش نفرهٔ عمر برای انتخاب خلیفه پس از او، اشاره به مسئلهٔ خلافت دارد که حق مسلّم اهل‌بیت و امیر مؤمنان علی علیه‌السلام بود. می‌فرماید: «ما را حقی است که اگر به ما داده شود (آزادیم) وگرنه (همچون اسیران و بردگانی خواهیم بود که) در عقب شتر سوار خواهیم شد، هرچند زمانی طولانی این سیر در تاریکی بگذرد»؛ (**وَقَالَ** علیه‌السلام: **لَنَا حَقٌّ، فَإِنْ أُعْطِينَاهُ، وَإِلَّا رَكِبْنَا أَعْجَازَ الْإِبِلِ، وَإِنْ طَالَ السُّرَىٰ**).

با توجه به این‌که «اعجاز» جمع «عَجُز» به معنای پشت و «سُری» به معنای سیر شبانه است مفسران در این‌که منظور از این تشبیه چیست، احتمالاتی داده‌اند: مرحوم سیّد رضی می‌گوید: «این کلام از سخنان لطیف و فصیح امام است و معنای آن این است که اگر حق ما به ما داده نشود همچون افراد خوار و بی‌مقدار خواهیم بود و این بدان سبب است که کسی که پشت سر دیگری سوار بر مرکب می‌شود در قسمت عقب مرکب خواهد بود، همچون برده و اسیر و مانند آنها»؛ (**قالَ الرَّضيُ وَهٰذا مِنْ لَطيفِ الْكَلامِ وَفَصيحِهِ وَمَعْناهُ أَنّا إِنْ لَمْ نُعْطَ حَقَّنا كُنّا أَذِلّاءُ وَذلِكَ أَنَّ الرَّديفَ يَرْكَبُ عَجُزَ الْبَعيرِ كَالْعَبْدِ وَالْأَسيرِ وَمَنْ يَجْرى مَجْراهُما**).

تفسیر دیگر اینکه منظور این است اگر حق ما را به ما ندهند به زحمت

و مشقت فراوان خواهیم افتاد همان‌گونه که شخص ردیف دوم به هنگام سوار شدن بر شتر چنین حالی را خواهد داشت.

تفسیر سوم این‌که اگر ما به حقمان نرسیم مخالفان ما برای مدتی طولانی ما را به عقب خواهند انداخت و ما هم طبق فرمودهٔ پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله صبر می‌کنیم و برای گرفتن حق خویش دست به شمشیر نخواهیم برد.

این احتمال نیز بعید نیست که هر سه تفسیر در مفهوم کلام امام جمع باشد به این معنا که اگر ما را از حق خود محروم سازند هم ما را به خواری می‌کشانند و هم به زحمت و مشقت می‌افکنند و هم مدت طولانی ما را از حقمان محروم می‌دارند و به فرمان پیغمبر اکرم ناچاریم صبر کنیم.

هر یک از این تفسیرهای سه گانه را انتخاب کنیم اشاره به این نکته است که مخالفان ما افراد بی‌رحمی هستند که تنها به غصب حق ما قناعت نمی‌کنند، بلکه اصرار دارند ما را به ذلت و زحمت بیفکنند و هرچه بیشتر رسیدن ما را به حقمان تأخیر بیندازند، همان‌گونه که تاریخ این واقعیت را نشان داد که دشمنان امام هفتاد سال بر فراز تمام منابر در سراسر جهان اسلام آن حضرت را لعن می‌کردند و فرزندانش را در کربلا به خاک و خون کشیدند و خاندان او را به اسارت کشاندند و آنچه از دستشان بر می‌آمد از ظلم و ستم بود روا داشتند ولی آنها صبر کردند، تا این شب تاریک و سیاه و ظلمانی برطرف شود و البته باور ما این است که پایان این شب سیاه و ظلمانی همان ظهور مهدی موعود خواهد بود که در آن زمان حق به صاحب حق می‌رسد و جهان دگرگون می‌شود و عالم دیگری جای این عالم ظلمانی را خواهد گرفت.

* * *

۲۳

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که عملش او را (از پیمودن مدارج کمال) کُند سازد نَسَبش به او سرعت نخواهد بخشید.[1]

---

۱. **سند گفتار حکیمانه:**

ابن اثیر در کتاب نهایه همین کلام حکمت‌آمیز را با تفاوتی نقل کرده که نشان می‌دهد آن را از جای دیگری گرفته است و نیز ابن عبد ربه (متوفای ۳۲۸) در عقد الفرید و آمدی در غررالحکم آن را از علی علیه السلام نقل کرده‌اند در حالی که فخر رازی در تفسیر خود آن را (ذیل آیهٔ ۸۱ سورهٔ بقره) از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده (و این دو منافاتی با هم ندارد، زیرا امیر مؤمنان باب مدینهٔ علم النبی است و علوم زیادی را از پیامبر فرا گرفته است). (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۴).

قابل توجه این‌که مرحوم سیّد رضی در حکمت ۳۸۹ عین این جمله را آورده و نسخهٔ دیگری با کمی تفاوت برای آن ذکر کرده است.

در کتاب تمام نهج‌البلاغه این جمله‌های حکمت‌آمیز را نیز در ضمن خطبه‌ای معروف به «خطبة الوسیلة» آورده است. (تمام نهج‌البلاغه، ص ۱۵۹).

شرح و تفسیر

مرد عمل باش!

امام علیه السلام در این سخن پربار و حکمت‌آمیز به اهمیت عمل صالح و نیک در سرنوشت انسان اشاره دارد و تلویحاً کسانی را که بر نسب خود تکیه می‌کنند در خطا می‌شمرد و می‌فرماید: «کسی که عملش او را (از پیمودن مدارج کمال) کُند سازد نَسَبش به او سرعت نخواهد بخشید»؛ (**مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ**).

قرآن مجید و روایات اسلامی در جای جای خود بر فرهنگ عمل تکیه کرده است و آن را مقدم بر هر چیز می‌شمرد و این آیهٔ شریفهٔ قرآنی که به صورت شعار برای مسلمانان در آمده شاهد این گفتار است: ﴿**إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ أَتْقٰاكُم**﴾.[1]

درست است که نسب عالی یکی از مزایای اجتماعی افراد محسوب می‌شود ولی در واقع جنبهٔ تشریفاتی دارد؛ آنچه به حقیقت و واقعیت مقرون است اعمال خود انسان است و بسیار دیده‌ایم افرادی که از خانواده‌های پایین بودند به سبب جد و جهد و تلاش و کوشش به مقامات عالی رسیده‌اند در حالی که افراد دیگری با نسب‌های عالی بر اثر سستی و تنبلی خوار و بی‌مقدار شدند.

از آنچه گفتیم روشن می‌شود که عمل در اینجا ـ بر خلاف آنچه ابن ابی‌الحدید نگاشته ـ به معنای عبادت نیست بلکه هرگونه عمل مثبت معنوی

---

۱. حجرات، آیهٔ ۱۳.

و مادی را شامل می‌شود.

در حدیث معروف و مشروحی این حقیقت در لباس دیگری از امام سجاد نقل شده است و خلاصهٔ حدیث چنین است که «اصمعی» می‌گوید: شبی در مکه بودم که شبی مهتابی بود هنگامی که اطراف خانهٔ خدا طواف می‌کردم صدای زیبا و غم‌انگیزی گوش مرا نوازش داد. به دنبال صاحب صدا می‌گشتم که چشمم به جوان زیبا و خوش‌قامتی افتاد که آثار نیکی از او نمایان بود. دست در پردهٔ خانهٔ کعبه افکنده و با جمله‌های پرمعنا و تکان دهنده‌ای با خدا مناجات می‌کند. مناجات او مرا سخت تحت تأثیر قرار داد. آن قدر ادامه داد و گفت و گفت که مدهوش شد و به روی زمین افتاد. نزدیک رفتم و سرش را به دامان گرفتم و به صورتش خیره شدم دیدم امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما‌السلام است. سخت به حال او گریستم. قطرهٔ اشکم بر صورتش افتاد و به هوش آمد و فرمود: «**مَنِ الَّذِي أَشْغَلَنِي عَنِ ذِكْرِ مولای**؛ کیست که مرا از یاد مولایم به خود مشغول داشته» عرض کردم: «اصمعی» هستم ای سید و مولای من این چه گریه و چه زاری است؟ تو از خاندان نبوت و معدن رسالتی. مگر خدا در مورد شما نفرمود: ﴿**إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرا**﴾[1] امام برخاست و نشست و فرمود: «**هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَهُ وَأَحْسَنَ وَلَوْ كَانَ عَبْداً حَبَشِيّاً وَخَلَقَ النَّارَ لِمَنْ عَصَاهُ وَلَوْ كَانَ وَلَداً قُرَشِيّاً**؛ هیهات هیهات خداوند بهشت را برای مطیعان و نیکوکاران آفریده، هرچند غلام حبشی باشد و دوزخ را برای عاصیان خلق کرده، هرچند فرد بزرگی از قریش باشد مگر این سخن خدا را نشنیده‌ای که می‌فرماید: هنگامی که در صور دمیده شود و قیامت برپا گردد نسب‌ها به درد نمی‌خورد و کسی از آن سؤال نمی‌کند».[2]

---

۱. احزاب، آیهٔ ۳۳.

۲. بحر المحبة غزالی، ص ۴۱-۴۴ (با تلخیص). علاقه‌مندان می‌توانند برای شرح بیشتر به تفسیر نمونه، ج ۱۴، ذیل آیهٔ ۱۰۱ سورهٔ «مؤمنون» مراجعه کنند.

شبیه همین داستان در بحارالانوار، جلد ۴۶، صفحهٔ ۸۱، از طاووس یمانی نقل شده است.

تنها مسئلهٔ معاد و نجات یوم‌القیامة نیست که نسب‌ها در آن تأثیری ندارد بلکه در گرو اعمال آدمی است، در دنیا نیز افرادی را می‌شناسیم که از نسب‌های برجسته‌ای برخوردار بودند؛ اما بر اثر سستی و تنبلی عقب ماندند و راه به جایی نبردند و افرادی را سراغ داریم که از نظر نسب از یک خانوادهٔ به ظاهر پایین اجتماعی بودند؛ ولی لیاقت و کاردانی و تلاش و کوشش آنها را به مقامات بالا رساند.

سعدی حال این دو گروه را در شعر خود به خوبی سروده است و می‌گوید:

وقتی افتاد فتنه‌ای در شام هرکس از گوشه‌ای فرا رفتند
روستا زادگان دانشمند به وزیری پادشا رفتند
پسران وزیر ناقص عقل به گدایی به روستا رفتند

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که ما در روایات اسلامی دربارهٔ فضیلت سادات و فرزندان پیامبر مطالب زیادی داریم و در نامهٔ مالک اشتر، علی علیه‌السلام به او توصیه می‌کند که فرماندهان لشکرش را از خانواده‌های اصیل برگزیند (**ثُمَّ الْصِقْ بِذَوِی الْأَحْسَابِ** ...) و در دستورات مربوط به انتخاب همسر نیز آمده است که همسران خود را از خانواده‌های اصیل برگزینید و اینها نشان می‌دهد که نسب و اصالت خانوادگی نیز مؤثر است.

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن این‌که منظور امام از نسب، نسب‌های تشریفاتی دنیوی است که فلان کس شاهزاده است یا پدرانش از مالکان بزرگ و ثروتمندان معروف شهر بوده‌اند؛ و اما نسب‌های معنوی که بر اساس ارزش‌های والای اخلاقی و انسانی بنا شده به یقین مؤثر و در عین حال باز هم اصالت با عمل است و این‌گونه نسب‌ها نیز در درجات بعد قرار دارد.

به همین دلیل افرادی از خانواده‌های اصیل بوده‌اند، همچون فرزند نوح و جعفر کذاب که بر اثر سوء عمل به اشقیا پیوستند و برعکس افرادی از خانواده‌های فاسد بودند که بر اثر حسن عمل در صف سعدا جای گرفتند.

در حدیثی در حالات «سعد بن عبدالملک» که از خاندان بنی‌امیه بود آمده است که نزد امام باقر علیه‌السلام آمد و همچون زنان مصیبت‌زده گریه و ناله می‌کرد. امام علیه‌السلام فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: چگونه نگریم در حالی که من از همان طایفه‌ای هستم که به عنوان شجرهٔ ملعونه در قرآن از آنها نام برده شده! امام علیه‌السلام فرمود: تو از آنها نیستی؛ گرچه از بنی‌امیه‌ای؛ ولی از ما اهل بیتی. آیا این آیه را نشنیدی که خداوند از زبان ابراهیم در قرآن فرموده: «﴿**فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي**﴾؛ آن کس که از من پیروی کند او از من (و از خانوادهٔ من) است». (از این رو سعد را به موجب اعمال نیکش سعد الخیر می‌نامیدند).[1]

* * *

۱. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۳۷، ح ۲۵.

۲۴

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ، وَالتَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ.

امام علیه‌السلام فرمود:

از جمله کفاره‌های گناهان بزرگ، به فریاد بیچاره و مظلوم رسیدن و تسلّی دادن به افراد غمگین است.[1]

---

۱. **سند گفتار حکیمانه:**

نویسندهٔ کتاب مصادر نهج‌البلاغه می‌گوید: این سخن حکمت‌آمیز را أبو حیان توحیدی که پیش از سیّد رضی می‌زیسته در البصائر و الذخائر و بعد از سیّد رضی، قاضی قضاعی در دستور معالم الحکم، سبط ابن جوزی در تذکرة الخواص آورده است. با توجه به اینکه ابن جوزی در کتاب خود تصریح می‌کند این کلمات را که با سندهای معتبری نزد من ثابت شده در کتاب خود آورده‌ام، نشان می‌دهد آن را از منبع دیگری گرفته است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۴).

در کتاب تمام نهج‌البلاغه نیز این جمله‌های حکمت‌آمیز در ضمن خطبه‌ای معروف به «خطبة الوسیلة» آمده است. (تمام نهج‌البلاغه، ص ۱۵۸).

شرح و تفسیر

کفّارهٔ گناهان بزرگ

امام علیه السلام در این سخن نورانی‌اش اشاره به بعضی از کفارات گناهان بزرگ می‌کند؛ کفاره‌ای که می‌تواند آن گناه را جبران نماید. می‌فرماید: «از جمله کفاره‌های گناهان بزرگ، به فریاد بیچاره و مظلوم رسیدن و تسلّی دادن به افراد غمگین است»؛ (**مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ، وَالتَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ**).

«ملهوف» معنای وسیعی دارد که هر فرد مظلوم و بیچاره‌ای را شامل می‌شود؛ خواه بیمار باشد یا گرفتار طلبکار و یا فقیر نادار و یا زندانی بی‌گناه. کسی که به کمک این‌گونه افراد بشتابد می‌تواند عفو الهی را در برابر گناهانی که انجام داده به خود متوجه سازد.

«مکروب» به هر شخص غمگین گفته می‌شود؛ خواه غم او در مصیبت عزیزش باشد یا غم بیماری یا فقر یا شکست در امر تجارت و یا هر غم دیگر.

«تنفیس» همان زدودن غم است. در جایی که ممکن است عامل غم برطرف شود زدودنش از این طریق خواهد بود؛ مانند زدودن فقر از طریق کمک مالی و آنجا که نمی‌توان عامل آن را برطرف کرد می‌توان از طریق تسلی دادن، غم و اندوه را سبک نمود مانند کسی که عزیزش را از دست داده با تسلیت گفتن و دلداری دادن به وسیلهٔ دوستان، غم و اندوهش کاهش می‌یابد یا برطرف می‌شود. اینها همه مصداق تنفیس است.

در یک جمله کمک‌های مردمی در اسلام به هر شکل و به هر صورت اهمیت فوق العاده‌ای دارد؛ هم موجب برکت در زندگی و هم سبب برطرف شدن بلاها و هم کفارهٔ گناهان است.

در کتاب تمام نهج‌البلاغه این سخن حکمت‌آمیز با اضافاتی آمده است.

می‌فرماید: «**مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ، وَمِنْ أَفْضَلِ الْمَكَارِمِ التَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ، إِقْرَاءُ الضُّيُوفِ، وَمِنْ أَفْضَلِ الْفَضَائِلِ اصْطِنَاعُ الصَّنَائِعِ، وَبَثُّ الْمَعْرُوفِ**؛ از جمله کفارات گناهان بزرگ کمک به مظلوم و از برترین فضایل اخلاقی برطرف ساختن غم اندوهگین و پذیرایی از مهمانان و از افضل فضایل، نیکی کردن و نشر کارهای پسندیده است».[1]

در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند: «**مَنْ أَعَانَ مُؤْمِناً نَفَّسَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ ثَلَاثاً وَسَبْعِينَ كُرْبَةً وَاحِدَةً فِي الدُّنْيَا وَثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ كُرْبَةً عِنْدَ كُرَبِهِ الْعُظْمَى قَالَ حَيْثُ يَتَشَاغَلُ النَّاسُ بِأَنْفُسِهِمْ**؛ کسی که انسان باایمانی را یاری دهد خداوند متعال هفتاد و سه اندوه را از او زایل می‌کند؛ یکی در دنیا و هفتاد و دو اندوه به هنگام اندوه بزرگ (در قیامت) در آنجا که همهٔ مردم مشغول به خویشند».[2]

کفاره ـ چنان‌که از نامش پیداست ـ چیزی است که امر دیگری را می‌پوشاند. در روایات اسلامی امور زیادی به عنوان کفارهٔ گناه ذکر شده است؛ از جمله: فقر، بیماری، ترس از حاکم ظالم، خسارات مالی، غم و اندوه، ترس و وحشت، سجده‌های طولانی، انجام حج و عمره، زیارت قبور معصومان علیهم‌السلام مخصوصاً زیارت امام حسین علیه‌السلام و صلوات بر محمد و آل محمد.[3]

---

۱. تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۸.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۹۹، ح ۲.

۳. برای آگاهی از روایات مربوط به این موضوع می‌توانید به میزان الحکمه، ح ۶۶۶۱-۶۶۹۹ (باب مکفرات الذنوب) مراجعه نمائید.

این سخن را با کلامی از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام پایان می‌دهیم که می‌فرماید: «**مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَا يُكَفِّرُ بِهِ ذُنُوبَهُ فَلْيُكْثِرْ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْما**؛ کسی که توانایی ندارد کفاره‌ای برای گناهان خود فراهم سازد فراوان بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد که گناهان را نابود می‌کند».[1]

* * *

۱. بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۴۷، ح ۲.

۲۵

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَا بْنَ آدَمَ، إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعَمَهُ وَأَنْتَ تَعْصِيهِ فَاحْذَرْهُ.

امام علیه‌السلام فرمود:

ای فرزند آدم! هنگامی که می‌بینی پروردگارت نعمت‌هایش را پی‌درپی بر تو می‌فرستد در حالی که تو معصیت او را می‌کنی از او بترس (مبادا مجازات سنگینش در انتظار تو باشد).[1]

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن حکمت‌آمیز را آمدی در غررالحکم با تفاوتی آورده که نشان می‌دهد از منبع دیگری گرفته است و همچنین ابن جوزی در تذکرة الخواص. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۵).

در کتاب تمام نهج‌البلاغه این جملهٔ حکمت‌آمیز ضمن کلام مبسوطی که امیر مؤمنان علی علیه‌السلام به شخص نیازمندی فرمود آمده است. (تمام نهج‌البلاغه، ص ۵۵۶).

شرح و تفسیر

از مهلت الهی بترس

امام علیه السلام در این سخن حکمت‌آمیزش به گنهکاران مغرور هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «ای فرزند آدم! هنگامی که می‌بینی پروردگارت نعمت‌هایش را پی در پی بر تو می‌فرستد در حالی که تو معصیت او را می‌کنی از او بترس (مبادا مجازات سنگینش در انتظار تو باشد)»؛ (**يَا بْنَ آدَمَ، إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعَمَهُ وَأَنْتَ تَعْصِيهِ فَاحْذَرْهُ**).

گنهکاران سه دسته‌اند: گروهی آلودگی کمی دارند و یا اعمال نیک بسیار توأم با صفای دل. خداوند این گروه را در همین جهان گرفتار مجازات‌هایی می‌کند تا پاک شوند و پاک از جهان بروند.

گروه دیگری گناهان سنگین‌تر و مجازات بیشتری دارند که خداوند به آنها فرمان توبه داده و اگر توبه نکنند در آخرت گرفتارند.

گروه سومی هستند که طغیان و سرکشی را به حد اعلی رسانده‌اند خداوند آنها را در همین دنیا گرفتار عذاب استدراج می‌کند. منظور از عذاب استدراجی این است که لطف و رحمت خود را از آنها می‌گیرد و توفیق را از آنها سلب می‌کند، میدان را برای آنها باز می‌گذارد، بلکه هر روز نعمت بیشتری به آنها می‌دهد تا پشت آنها از بار گناه سنگین گردد. ناگهان مجازات سنگین و دردناکی به سراغشان می‌آید و آنها را در هم می‌کوبد و به یقین مجازات در این حالت که

در ناز و نعمت به سر می‌برند بسیار دردناک‌تر است. این درست به آن می‌ماند که شخصی ساعت به ساعت از شاخه‌های درختی بالا برود و هنگامی که به انتهای آن برسد ناگهان تعادل خود را از دست بدهد و فرو افتد و تمام استخوان‌هایش در هم بشکند.

قرآن مجید بارها به عذاب استدراجی اشاره می‌فرماید؛ دربارهٔ گروهی از امت‌های پیشین می‌گوید: ما آنها را گرفتار رنج و ناراحتی ساختیم شاید بیدار شوند و تسلیم گردند... «**﴿فَلَمّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْوابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتّىٰ إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا أَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فَإِذا هُمْ مُبْلِسُونَ﴾**؛ هنگامی که آنچه را به آنها تذکر داده شده بود به فراموشی سپردند درهای همه چیز (از نعمت‌ها) را به روی آنها گشودیم تا (کاملاً) خوشحال شدند (و به آن دل بستند) ناگهان آنها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم) و در این هنگام همگی مأیوس شدند».[1]

در سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۸۲ و ۱۸۳ نیز می‌خوانیم: «**﴿وَالَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ * وَأُمْلي لَهُمْ إِنَّ كَيْدي مَتينٌ﴾**؛ و آنها که آیات ما را تکذیب کردند به تدریج از جایی که نمی‌دانند گرفتار مجازاتشان خواهیم کرد * و به آنها مهلت می‌دهیم (تا مجازاتشان دردناک‌تر باشد) زیرا تدبیر من قوی (و حساب‌شده) است».

در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده: «**إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْراً فَأَذْنَبَ ذَنْباً أَتْبَعَهُ بِنَقِمَةٍ وَيُذَكِّرُهُ الْاِسْتِغْفَارَ وَإِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرّاً فَأَذْنَبَ ذَنْباً أَتْبَعَهُ بِنِعْمَةٍ لِيُنْسِيَهُ الْاِسْتِغْفَارَ وَيَتَمَادَى بِهَا**؛ هنگامی که خداوند نیکی بندگی را بخواهد، به هنگامی که گناهی انجام می‌دهد او را گوشمالی می‌دهد تا به یاد توبه بیفتد و هنگامی که بدی برای بنده‌ای (بر اثر اعمالش بخواهد) هنگامی که گناهی

---

۱. انعام، آیهٔ ۴۴.

می‌کند نعمتی به او می‌بخشد تا استغفار را فراموش کند و به کار خود ادامه دهد و این همان چیزی است که خداوند متعال می‌فرماید: «﴿**سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لاٰ يَعْلَمُونَ**﴾ **بِالنِّعَمِ عِنْدَ الْمَعَاصِي**؛ ما آنها را تدریجا از آنجا که نمی‌دانند (به سوی عذاب) می‌بریم با بخشیدن نعمت به هنگام گناه».[1]

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که کار خداوند هدایت و بیدار ساختن است نه غافل کردن و گرفتار نمودن. در پاسخ به این سؤال باید به این نکته توجه داشت که توفیقات الهی بر اثر لیاقت‌هاست؛ گاه افرادی چنان مست و مغرور و سرکش می‌شوند که هر گونه شایستگی هدایت را از دست می‌دهند و در واقع اعمال آنهاست که آنها را آن‌قدر از خدا دور کرده که حتی لیاقت هشدار ندارند، بلکه به عکس مستحق مجازات‌های سنگین‌اند.

* * *

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۵۲، ح ۱.

۲۶

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ، وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ.

امام علیه‌السلام فرمود:

هیچ‌کس چیزی را در دل پنهان نمی‌کند مگر این‌که در سخنان بی‌اندیشه‌ای که از او صادر می‌شود و در صفحهٔ صورتش، آشکار می‌گردد.[1]

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام نورانی و پر معنا را ابوعثمان جاحظ در کتاب المائة المختارة من کلامه علیه‌السلام پیش از سیّد رضی آورده است و بعد از سیّد رضی نیز قاضی قضاعی در کتاب دستور معالم الحکم و همچنین گروه دیگری نیز در کتاب‌های خود آن را آورده‌اند. منصور دوانیقی (خلیفهٔ عباسی) از این کلمهٔ حکمت‌آمیز در یکی از خطبه‌های خود به نفع خویش بهره‌برداری کرده است آنجا که می‌گوید: «**مَعْشَرَ النَّاسِ لاٰ تُضْمِرُوا غَشَّ الْأَئِمَّةَ فَإِنَّهُ مَنْ أَضْمَرَ ذٰلِكَ أَظْهَرَهُ اللّٰهُ عَلىٰ سَقَطٰاتِ لِسٰانِهِ، وَفَلَتٰاتِ أَقْوٰالِهِ، وَسَحْنَةِ وَجْهِهِ**؛ ای مردم خیانت نسبت به پیشوایانتان را در دل پنهان نکنید، زیرا هر کس نیتی در دل داشته باشد خداوند آن را در سخنانی که از او صادر می‌شود و اشتباهات لفظی و صفحهٔ صورتش ظاهر خواهد ساخت». (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۵).

در کتاب تمام نهج‌البلاغه نیز آن را لابه‌لای اندرزهای امام به فرزند گرامی‌اش امام حسن مجتبی علیه‌السلام آورده است. (تمام نهج‌البلاغه، ص ۹۸۳).

شرح و تفسیر

برای همیشه پنهان نمی‌ماند

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه‌اش به یکی از اصول مهم روان‌شناسی اشاره کرده می‌فرماید: «هیچ کس چیزی را در دل پنهان نمی‌کند مگر این‌که در سخنان بی‌اندیشه‌ای که از او صادر می‌شود و در صفحهٔ صورتش، آشکار می‌گردد»؛ (**مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ**[1] **لِسَانِهِ، وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ**).

این نکته مسلم است که اعمال انسان بازتاب نیات، خواسته‌ها و سجایای اوست که به صورت طبیعی ظاهر می‌گردد؛ بخشی از آن اختیاری است مثل این‌که به هنگام ترسیدن از چیزی تصمیم به فرار می‌گیرد و بخش دیگری غیر اختیاری است که مثلا در پریدن رنگ از صورت او احساس می‌شود یا به هنگام غضب صورتش بی‌اختیار برافروخته می‌گردد و گاه اندامش می‌لرزد و نیز عکس العمل‌هایی در افعال و اعمال خود ظاهر می‌سازد.

اما گاه می‌شود انسان چیزی در درون دارد که نمی‌خواهد آن را آشکار کند در این صورت سعی می‌کند دوگانگی در میان سخن و کردار خود با آنچه در درون دارد ایجاد کند این دوگانگی در آنجا که انسان هشیار و مراقب باشد ممکن است ظاهر نشود، اما به هنگام غفلت و عدم توجه، آنچه در درون است خود را در عمل یا سخن‌های نیندیشیده ظاهر می‌کند. به علاوه پنهان کردن بخش غیر

---

۱. «**فَلَتات**» جمع «**فَلْتَة**» به معنای کار یا سخنی است که بدون فکر از انسان صادر می‌شود.

اختیاری مانند آثاری که در چهرهٔ انسان نمایان می‌شود کار آسانی نیست.

این پدیده قانونی در روان‌شناسی است که به وسیلهٔ آن بسیاری از مجرمان را به اعتراف وامی‌دارند و مطالبی را که اصرار بر اخفایش دارند آشکار می‌سازند. امیر مؤمنان علی علیه السلام این قانون مهم را در عبارتی کوتاه و بسیار پرمعنا در بالا بیان فرموده است.

در قرآن مجید دربارهٔ منافقان می‌خوانیم: «﴿**أَمْ حَسِبَ الَّذينَ في قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللّٰهُ أَضْغانَهُمْ * وَلَوْ نَشاءُ لَأَرَيْناكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسيماهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ في لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ أَعْمالَكُمْ**﴾؛ آیا کسانی که در دل‌هایشان بیماری (نفاق) است گمان کردند خداوند کینه‌هایشان را آشکار نمی‌سازد * و اگر ما بخواهیم آنها را به تو نشان می‌دهیم تا آنان را با قیافه‌هایشان بشناسی، هرچند می‌توانی آنها را از طرز سخنانشان شناسایی کنی و خداوند اعمال شما را می‌داند».[1]

همان‌گونه که منافقان و مجرمان را می‌توان از سخنان ناسنجیده و اشتباه‌آلود یا از رنگ رخسارهٔ آنها شناخت، نیکوکاران و مؤمنان راستین را هم می‌توان از این طریق شناسایی کرد، لذا قرآن دربارهٔ یاران صدیق پیامبر می‌فرماید: ﴿**سيماهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ**﴾[2] این اثر سجده لازم نیست که حتما به صورت پینه‌های پیشانی باشد، بلکه نورانیت درون سبب نورانیت برون می‌شود.

این اصل کلی نه تنها در کلمات حکما و اندیشمندان و روان‌شناسان آمده، بلکه در اشعار شعرا نیز بازتاب گسترده‌ای دارد. بسیاری از ادیبان عرب و عجم در این زمینه اشعاری سروده‌اند «ابن معتز» شاعر عرب می‌گوید:

تَفَقَّدْ مَساقِطَ لَحْظِ الْمُريبِ فَإِنَّ الْعُيُونَ وُجُوهُ الْقُلُوبِ
وَطالِعْ بِوادِرِهِ فِي الْكَلامِ فَإِنَّكَ تَجْني ثِمارَ الْعُيُوبِ

---

۱. محمد، آیهٔ ۲۹ و ۳۰.

۲. فتح، آیهٔ ۲۹.

«از نگاه کردن مشکوک و خطرناک حال او را بشناس ـ زیرا چشم‌ها صورت دل‌ها است.

و به سخنان نسنجیده‌اش دقت کن، زیرا این سخنان میوه‌های عیوب را می‌چیند. (و در اختیار تو می‌گذارد)».

سعدی نیز در شعر معروفش می‌گوید:

گفتم به نیرنگ و فسون پنهان کنم ریش درون
پنهان نمی‌ماند که خون از آستانم می‌رود

در جای دیگر می‌گوید:

ما در این شهر غریبیم و در این ملک فقیر
به کمند تو گرفتار و به دام تو اسیر
گر بگویم که مرا حال پریشانی نیست
رنگ رخساره نشان می‌دهد از سرّ ضمیر

* * *

۲۷

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

امْشِ بِدَائِكَ مَا مَشَىٰ بِكَ.

امام علیه‌السلام فرمود:

با بیماری‌ات همراهی کن مادامی که با تو همراهی می‌کند.[1]

---

۱. **سند گفتار حکیمانه:**

از جمله کسانی که این کلام حکمت‌آمیز را در کتاب خود نقل کرده‌اند مرحوم آمدی در غررالحکم است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۵).

همچنین قطب الدین راوندی در کتاب الدعوات آن را ذکر کرده است و در کتاب تمام نهج‌البلاغه این جمله با چند جملهٔ مناسب آن در ضمن اندرزنامهٔ امام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه‌السلام آمده ولی این کتاب مدرکی برای آن ذکر نکرده است.

شرح و تفسیر

مداراکردن با بیماری

امام علیه السلام در این گفتار حکمت‌آمیز خود به یک اصل مهم بهداشتی و درمانی اشاره می‌کند می‌فرماید: «با بیماری‌ات بساز مادامی که با تو همراهی می‌کند»؛ (**امْشِ بِدَائِكَ مَا مَشَى بِكَ**).

اشاره به این‌که تا زمانی که بیماری فشار شدید نیاورده بگذار بدنت بدون نیاز طبیبان و دارو آن را دفع کند.

این مسئله شاید در آن روز که امام این را می‌فرمود روشن نبود؛ اما امروز روشن است که بدن خود دارای نیروی دفاعی است و هرگاه بیماری با استفاده از قدرت دفاعی بدن از بین برود هم زیان‌های دارو و درمان را ندارد و هم بدن را تقویت کرده و برای آینده بیمه می‌کند. البته هرگاه نیروی دفاعی بدن عاجز بماند باید با استفاده از طبیب و دارو به کمک او شتافت تا بیماری را دفع کند.

اضافه بر این بسیاری از بیماری‌ها دورانی دارد که با پایان دورانش خود به خود دفع می‌شود. از این گذشته انسان وقتی در مقابل بیماری تسلیم می‌شود و با مختصر ناراحتی در بستر می‌خوابد به خودش تلقین بیماری می‌کند، تلقین خود اثر تخریبی دارد. به عکس اگر برخیزد و کار روزانهٔ خود را ادامه دهد عملا تلقین سلامت کرده و در روح او بسیار مؤثر است.

این نکته امروز بر همه روشن است که هر دارو هرچند اثر درمانی داشته

باشد، زیانی نیز با خود همراه دارد. در حدیثی از امام کاظم علیه السلام نقل شده است که فرمود: «**لَيْسَ مِنْ دَوَاءٍ إِلَّا وَهُوَ يُهَيِّجُ دَاءً وَلَيْسَ شَيْءٌ فِي الْبَدَنِ أَنْفَعَ مِنْ إِمْسَاكِ الْيَدِ إِلَّا عَمَّا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ**؛ هیچ دارویی نیست مگر این‌که دردی را تحریک می‌کند و هیچ چیز در بدن سودمندتر از امساک جز نسبت به چیزی که به آن نیاز دارد نیست».[1]

در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می‌خوانیم: «**ادْفَعُوا مُعَالَجَةَ الْأَطِبَّاءِ مَا انْدَفَعَ الْمُدَاوَاةُ عَنْكُمْ**؛ از معالجهٔ طبیبان پرهیز کنید تا زمانی که بیماری به شما فشار نیاورده است».[2]

این سخن به بیان دیگری نیز از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است که می‌فرماید: «**لَا تَضْطَجِعْ مَا اسْتَطَعْتَ الْقِيَامَ مَعَ الْعِلَّةِ**؛ تا زمانی که می‌توانی با داشتن بیماری سرپا باشی در بستر نخواب».[3] و نظیر این روایت روایات دیگری نیز هست.

تکرار می‌کنیم: مفهوم این سخنان این نیست که انسان با طبیب و دارو خود را معالجه نکند بلکه مفهومش آن است که در مراجعه به طبیب و استفاده از داروها ـ که معمولاً آثار زیان‌باری دارد ـ عجله ننماید.

بعضی از شارحان، برای این حدیث به جای این معنای طبی و درمانی مفهوم اخلاقی ذکر کرده‌اند و گفته‌اند: انسان باید در برابر حوادث و مشکلات و بیماری‌ها خویشتن‌دار باشد و تا می‌تواند با مشکلات بسازد و زبان به شکایت نگشاید که با روح رضا و تسلیم سازگار نیست.

ولی این معنا با ظاهر جمله و روایات مشابهی که در این زمینه وارد شده چندان سازگار نیست.

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۹، ص ۶۸، ح ۱۸.

۲. همان، ص ۶۳، ح ۴.

۳. همان، ج ۷۸، ص ۲۰۴، ح ۷.

۲۸

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَفْضَلُ الزُّهْدِ إِخْفَاءُ الزُّهْدِ.

امام علیه السلام فرمود:

برترین نوع پارسایی مخفی داشتن پارسایی است.[1]

---

۱. **سند گفتار حکیمانه:**

در کتاب مصادر نهج‌البلاغه آمده است که این جملهٔ حکمت‌آمیز را قبل از سیّد رضی مرحوم کلینی در کتاب روضهٔ کافی آورده است (البته ما آن را در روضهٔ کافی نیافتیم) و سبط بن جوزی (متوفای ۵۹۷) در کتاب تذکرة الخواص آن را با تفاوتی نقل کرده است به این صورت: «**افضل الزهد اخفائه**». (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۶).

در کتاب مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۶، باب استحباب الزهد فی الدنیا، آن را با اضافهٔ جمله‌های دیگری ذکر کرده و در بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۳۱۶، ح ۲۳ به نقل از روضة الواعظین این جملهٔ حکمت‌آمیز، با جمله‌های دیگری ذکر شده که نشان می‌دهد از منبع دیگری گرفته‌اند.

در کتاب تمام نهج‌البلاغه این جملهٔ حکمت‌آمیز را در ضمن خطبه‌ای معروف به «خطبة الوسیلة» نقل کرده است. (تمام نهج‌البلاغه، ص ۱۴۸).

شرح و تفسیر

برترین زهد

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه و گهربارش می‌فرماید: «برترین نوع پارسایی مخفی داشتن پارسایی است»؛ (**أَفْضَلُ الزُّهْدِ إِخْفَاءُ الزُّهْدِ**).

این سخن اشاره به برنامه‌ای است که زاهدان ریایی در آن عصر و این عصر برای جلب قلوب مردم انتخاب می‌کردند؛ لباس‌های ساده و مندرس و گاه از کرباس و خانه‌ای محقر و طعامی بسیار ساده برای خود برمی‌گزیدند تا مردم به آنها اقبال کنند و گاه آنها را مستجاب الدعوه پندارند و از این طریق مقامی در اجتماع پیدا کنند و یا اموالی را پنهانی گرد می‌آوردند. بسیار می‌شد که زندگانی درونی و بیرونی آنها با هم بسیار متفاوت بود و با توجه به این‌که ریاکاری نوعی شرک و خودپرستی است آنها گرچه ظاهرا زاهد ولی در باطن مشرک بودند و گاه سرچشمهٔ خطراتی برای جامعه می‌شدند.

زاهد واقعی آن کس نیست که به سراغ دنیا رفته، ولی چون آن را به چنگ نیاورده ناچار لباس زهد به خود پوشیده است. زاهد واقعی کسی است که دنیا به سراغش آمده و او آن را نپذیرفته و زندگی زاهدانه را بر نعیم دنیا ترجیح داده است. همان‌گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبهٔ ۳۲ از خطب نهج‌البلاغه می‌فرماید: «**وَمِنْهُمْ مَنْ أَبْعَدَهُ عَنْ طَلَبِ الْمُلْكِ ضُئُولَةُ نَفْسِهِ وَانْقِطَاعُ سَبَبِهِ فَقَصَرَتْهُ الْحَالُ عَلَى حَالِهِ فَتَحَلَّى بِاسْمِ الْقَنَاعَةِ وَتَزَيَّنَ بِلِبَاسِ أَهْلِ الزَّهَادَةِ وَلَيْسَ مِنْ ذَلِكَ فِي**

مَرَاحٍ وَلَا مَغْدًى؛ بعضی از آنها کسانی هستند که ناتوانی‌اشان آنها را از رسیدن به جاه و مقام بازداشته و دستشان از همه جا کوتاه شده آنگاه خود را به زیور قناعت آراسته و به لباس زاهدان زینت بخشیده‌اند در حالی که در هیچ زمان نه در شب و نه در روز در سلک زاهدان راستین نبوده‌اند».

بسیاری از بنیان‌گذاران مذاهب باطله نیز در سلک همین زاهدان ریایی بودند.

به تعبیری دیگر: زاهد کسی است که وابسته به دنیا و اسیر آن نباشد نه آن‌کس که دستش از همه چیز تهی است. همان‌گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام در تفسیر زهد از آیهٔ شریفهٔ ﴿**لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ**﴾[1] استفاده کرده است و می‌فرماید: «تمام زهد در دو جمله از قرآن آمده است، خداوند سبحان می‌فرماید: بر گذشته تأسف نخورید و نسبت به آنچه به شما داده است دلبند و شاد نباشید».[2]

امام علیه السلام در روایت دیگری که در غررالحکم آمده تعبیر جالب دیگری دارد و می‌فرماید: «**الزُّهْدُ أَقَلُّ ما يُوجَدُ وَأَجَلُّ ما يَعْهَدُ وَيَمْدَحُهُ الْكُلُّ وَيَتْرُكُهُ الْجُلُّ**؛ زهد و پارسایی کمیاب‌ترین چیزها و ارزشمندترین آنهاست همگان آن را می‌ستایند ولی اکثر مردم به آن عمل نمی‌کنند».[3]

دربارهٔ اهمیت زهد و پارسایی و مراتب و درجات آن بحث مشروحی ذیل خطبهٔ ۸۱ از همین کتاب آمده است.

این سخن را با ذکر دو نکته پایان می‌دهیم: نخست این‌که اگر سؤال شود چگونه می‌توان زاهد بود و زهد را پنهان کرد در پاسخ می‌گوییم: شخص زاهد باید در مجامع مانند دیگران رفتار کند؛ مثلاً اگر سر سفره‌ای است که غذاهای

---

۱. حدید، آیهٔ ۲۳.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمهٔ ۴۳۹.

۳. غررالحکم، ح ۶۰۵۴.

مختلف در آن است مقداری از هر کدام تناول کند نه این‌که همهٔ غذاها را کنار بزند مثلا به نان و پنیری قناعت نماید و از نظر لباس، لباس سادهٔ معمولی بپوشد نه لباس غیر متعارف زاهدانه و به این ترتیب می‌تواند در باطن زاهد باشد و در ظاهر فردی معمولی.

نکتهٔ دیگر این‌که هر گاه زاهد به زهدش افتخار کند و آن را اظهار نماید در واقع زاهد نیست، چرا که دلبستگی به زهد و افتخار به آن و جلب نظر مردم از این طریق خود عین رغبت در دنیا و بر ضد زهد است.

❊ ❊ ❊

۲۹

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِذَا كُنْتَ فِي إِدْبَارٍ، وَالْمَوْتُ فِي إِقْبَالٍ، فَمَا أَسْرَعَ الْمُلْتَقَىٰ.

امام علیه السلام فرمود:

در حالی‌که تو به زندگی پشت می‌کنی و مرگ به تو روی می‌آورد ملاقات (با یکدیگر) چه سریع خواهد بود.[1]

---

۱. **سند گفتار حکیمانه:**

این سخن حکمت‌آمیز را جمعی از دانشمندان در کتاب‌های خود آورده‌اند از جمله آمدی در غررالحکم، قاضی قضاعی در کتاب الدستور و ابن جوزی در تذکره. شایان توجه این‌که فتال نیشابوری در کتاب روضة الواعظین این جمله را با آنچه در حکمت هجدهم آمده (نوزدهم طبق نوشتهٔ ما) با هم ذکر کرده و همه را جزء خطبهٔ ۳۸ می‌داند. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۰ و ۲۶).

در کتاب تمام نهج‌البلاغه، این جمله را مانند بسیاری از جملات دیگر جزء مجموعهٔ نصایح علی علیه السلام به امام مجتبی آورده است. (تمام نهج‌البلاغه، ص ۹۶۲).

شرح و تفسیر

ملاقات سریع!

امام علیه السلام در این جملهٔ حکمت‌آمیز در مورد سرعت گذشت عمر و فرارسیدن لحظات مر به همگان هشدار می‌دهد می‌فرماید: «در حالی که تو به زندگی پشت می‌کنی و مر به تو روی می‌آورد ملاقات (با یکدیگر) چه سریع خواهد بود!»؛ (**إِذَا كُنْتَ فِي إِدْبَارٍ، وَالْمَوْتُ فِي إِقْبَالٍ، فَمَا أَسْرَعَ الْمُلْتَقَىٰ**).

نکتهٔ مهمی در این سخن پرمحتوای امام علیه السلام است که نخست همهٔ انسان‌ها را در حال حرکت به سوی پایان عمر معرفی می‌کند و این یک واقعیت است. از لحظه‌ای که انسان متولد می‌شود و هر ساعتی که بر او می‌گذرد بخشی از سرمایهٔ عمر او کاسته و هر نفسی که می‌زند یک گام به پایان زندگی نزدیک می‌گردد، زیرا عمر انسان به هر حال محدود است و اگر هیچ مشکلی هم برای او پیش نیاید روزی پایان می‌پذیرد. درست مانند چراغی که مادهٔ اشتعال‌زایش تدریجاً کم می‌شود و روزی تمام و سرانجام خاموش خواهد شد. این حرکت سریع بدون یک لحظه توقف ادامه دارد و به این ترتیب، از این‌سو همهٔ انسان‌ها شتابان به سوی مر حرکت می‌کنند.

از سوی دیگر، پیوسته عوامل مر به سوی انسان در حرکت اند خواه این عوامل از طریق حوادث ناگهانی، زلزله‌ها، طوفان و سیلاب، تصادف‌ها و مانند آن باشد یا به صورت بیماری‌هایی که با گذشت عمر و ضعف و ناتوانی اعضا

خواه ناخواه دامان انسان را می‌گیرد و بدین ترتیب دو حرکت از دو سو رو به روی یکدیگر دائماً در حال انجامند از یک‌سو، انسان به‌سوی نقطهٔ پایان زندگی و از آن‌سو، حوادث به‌سوی انسان در حرکت است و در چنین شرایطی ملاقات با یکدیگر سریع خواهد بود؛ مانند دو وسیلهٔ نقلیه‌ای که از دو طرف روبروی یکدیگر با سرعت در حرکت‌اند و چیزی نمی‌گذرد که به هم می‌رسند.

قرآن مجید خطاب به قوم یهود می‌فرماید: «﴿**قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاٰقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلىٰ عٰالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهٰادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**﴾؛ بگو آن مرگی که (به پندار خود) از آن فرار می‌کنید به یقین با شما ملاقات خواهد کرد سپس به سوی کسی باز می‌گردید که از پنهان و آشکار باخبر است و شما را از آنچه انجام می‌دادید باخبر می‌سازد».[1]

در این زمینه روایات فراوانی از معصومین علیهم السلام نقل شده است از جمله در همین کلمات قصار، امام علیه السلام (در کلمهٔ ۷۴) فرموده است: «**نَفَسُ الْمَرْءِ خُطَاهُ إِلَى أَجَلِهِ**؛ نَفَس‌های انسان گام‌های او به سوی مر اوست».

در نامهٔ ۲۷ از بخش نامه‌های امام علیه السلام خواندیم که می‌فرماید: «**وَ أَنْتُمْ طُرَدَاءُ الْمَوْتِ إِنْ أَقَمْتُمْ لَهُ أَخَذَكُمْ وَإِنْ فَرَرْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ وَهُوَ أَلْزَمُ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ، الْمَوْتُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ وَالدُّنْيَا تُطْوَى مِنْ خَلْفِكُمْ**؛ شما رانده شدگان و تعقیب‌شدگان مر هستید (و صید شدگان به وسیلهٔ آن) اگر بایستید شما را دستگیر خواهد کرد و اگر فرار کنید به شما خواهد رسید و مر از سایهٔ شما به شما همراه‌تر است و با موی پیشانی شما گره خورده و دنیا در پشت سر شما به سرعت در هم پیچیده می‌شود (و پایان عمر دور نیست)».

هدف از تمام این هشدارها این است که زندگی دنیا غفلت‌زاست و هنگامی که انسان به آن سرگرم شود گاه همه چیز را فراموش می‌کند و چنان گام برمی‌دارد

---

۱. جمعه، آیهٔ ۸.

که گویی زندگی دنیا ابدی است نه خبری از آخرت نه توشه‌ای برای آن سفر و نه اندوخته‌ای برای آن دیار تهیه می‌کند این هشدارها برای این است که انسان را تکانی دهد و از این خواب غفلت بیدار کند و پیش از آنکه فرصت‌ها از دست برود او را به تهیهٔ زاد و توشه وا دارد.

❊ ❊ ❊

۳۰

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الْحَذَرَ الْحَذَرَ فَوَاللَّهِ لَقَدْ سَتَرَ، حَتّىٰ كَأَنَّهُ قَدْ غَفَرَ.

امام علیه السلام می‌فرماید:

(از مجازات الهی) برحذر باش، برحذر باش، به خدا سوگند آن قدر پرده‌پوشی کرده، که گویی آمرزیده است.[1]

---

۱. **سند گفتار حکیمانه:**

از کسانی که پیش از مرحوم سیّد رضی این سخن حکمت‌آمیز را از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کرده‌اند جاحظ در کتاب مائة المختارة است و قبلا در ذیل حکمت شمارهٔ نوزده از فتال نیشابوری در کتاب روضة الواعظین آوردیم که او این جمله و چند جملهٔ دیگر را یکجا از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کرده است که نشان می‌دهد از منبعی غیر از نهج‌البلاغه گرفته است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۷).

اضافه بر آنچه گفته شد در کتاب غررالحکم، آمدی با بعضی از اضافات و در مناقب خوارزمی نیز ذکر شده است.

در کتاب تمام نهج‌البلاغه این کلام حکمت آمیز را جزو خطبه‌ای نقل کرده که در زمانی که امیر مؤمنان علی علیه السلام وارد کوفه شد آن را ایراد فرمود. (تمام نهج‌البلاغه، ص ۳۶۲).

شرح و تفسیر

از پرده‌پوشی خداوند مغرور مباش

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه‌اش به همهٔ معصیت‌کاران هشدار می‌دهد که از صبر الهی در مقابل معاصی‌شان مغرور نشوند. می‌فرماید: «(از مجازات الهی) برحذر باش برحذر باش، به خدا سوگند آن‌قدر پرده‌پوشی کرده که گویی آمرزیده است»؛ (**الْحَذَرَ الْحَذَرَ فَوَاللَّهِ لَقَدْ سَتَرَ، حَتّىٰ كَأَنَّهُ قَدْ غَفَرَ**).

اشاره به این‌که یکی از صفات پروردگار، ستار العیوب بودن است. با رحمت واسعه‌اش گناهان پنهانی بندگان را افشا نمی‌کند تا آبروی آنها در نزد دوست و دشمن ریخته نشود شاید بیدار شوند به سوی خدا باز گردند و از گناهان خویش توبه کنند و دست بردارند. اما بسیار می‌شود که افراد از این لطف و رحمت الهی سوء استفاده می‌کنند و گمان دارند گناهی نکرده‌اند یا اگر گناهی مرتکب شده‌اند خداوند بدون توبه آنها را مشمول عفو خود قرار داده است. امام علیه السلام در اینجا هشدار می‌دهد که از این لطف و عنایت الهی مغرور نشوید به خصوص این‌که ممکن است این از قبیل نعمت‌های استدراجی باشد یعنی خداوند گروهی از گنهکاران را لایق عفو و بخشش نمی‌بیند؛ آنها را به حال خود رها می‌کند تا مجازاتشان را به تأخیر بیندازد تا پشتشان از بار گناه سنگین شود و آنگاه به شدت آنها را گرفته و مجازات می‌کند.

در ضمن این سخن درسی است برای بندگان که آنها هم ستار العیوب باشند

و به محض اطلاع از گناهان پنهانی کسی، به افشاگری برنخیزند و آبرویش را نریزند و به او مجال اصلاح خویشتن و توبه دهند.

اضافه بر این کمتر کسی است که عیب و خطایی در پنهان نداشته باشد اگر باب افشاگری گشوده شود، همگان نسبت به یکدیگر بی‌اعتماد می‌شوند و سرمایهٔ اصلی جامعه که اعتماد است از دست می‌رود.

* * *

۳۱

وَسُئِلَ عَنِ الْإِيمَانِ

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بخش اول

الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمَ: عَلَى الصَّبْرِ، وَالْيَقِينِ، وَالْعَدْلِ، وَالْجِهَادِ. وَالصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الشَّوْقِ، وَالشَّفَقِ، وَالزُّهْدِ، وَالتَّرَقُّبِ: فَمَنِ اشْتَاقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَا عَنِ الشَّهَوَاتِ؛ وَمَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ اجْتَنَبَ الْمُحَرَّمَاتِ؛ وَمَنْ زَهِدَ فِي الدُّنْيَا اسْتَهَانَ بِالْمُصِيبَاتِ؛ وَمَنِ ارْتَقَبَ الْمَوْتَ سَارَعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ. وَالْيَقِينُ مِنْهَا عَلَىٰ أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى تَبْصِرَةِ الْفِطْنَةِ، وَتَأَوُّلِ الْحِكْمَةِ، وَمَوْعِظَةِ الْعِبْرَةِ، وَسُنَّةِ الْأَوَّلِينَ. فَمَنْ تَبَصَّرَ فِي الْفِطْنَةِ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ؛ وَمَنْ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ عَرَفَ الْعِبْرَةَ؛ وَمَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ فَكَأَنَّمَا كَانَ فِي الْأَوَّلِينَ. وَالْعَدْلُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى غَائِصِ الْفَهْمِ، وَغَوْرِ الْعِلْمِ، وَزُهْرَةِ الْحُكْمِ، وَرَسَاخَةِ الْحِلْمِ، فَمَنْ فَهِمَ عَلِمَ غَوْرَ الْعِلْمِ؛ وَمَنْ عَلِمَ غَوْرَ الْعِلْمِ صَدَرَ عَنْ شَرَائِعِ الْحُكْمِ؛ وَمَنْ حَلُمَ لَمْ يُفَرِّطْ فِي أَمْرِهِ وَعَاشَ فِي النَّاسِ حَمِيداً. وَالْجِهَادُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَالصِّدْقِ فِي الْمَوَاطِنِ، وَشَنَآنِ الْفَاسِقِينَ: فَمَنْ أَمَرَ

بِالْمَعْرُوفِ شَدَّ ظُهُورَ الْمُؤْمِنِينَ، وَمَنْ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَرْغَمَ أُنُوفَ الْكَافِرِينَ؛ وَمَنْ صَدَقَ فِي الْمَوَاطِنِ قَضَىٰ مَا عَلَيْهِ، وَمَنْ شَنِئَ الْفَاسِقِينَ وَغَضِبَ لِلَّهِ، غَضِبَ اللَّهُ لَهُ وَأَرْضَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

ترجمه

از امام علیه السلام دربارهٔ ایمان سؤال شد فرمود: ایمان بر چهار پایه استوار است: بر «صبر» و «یقین» و «عدالت» و «جهاد».

صبر از میان آنها، بر چهار شعبه استوار است؛ بر اشتیاق، ترس، زهد و انتظار. آن‌کس که مشتاق بهشت باشد، شهوات و تمایلات سرکش را به فراموشی می‌سپارد و آن‌کس که از آتش جهنم بیمناک باشد از گناهان دوری می‌گزیند وکسی که زاهد و بی‌اعتنا به دنیا باشد مصیبت‌ها را ناچیز می‌شمرد و آن‌کس که انتظار مر را می‌کشد برای انجام اعمال نیک سرعت می‌گیرد.

یقین نیز بر چهار شاخه استوار است: بر بینش هوشمندانه و عمیق و پی بردن به دقایق حکمت و پند گرفتن از عبرت‌ها و اقتدا به روش پیشینیان (صالح). کسی که بینایی هوشمندانه داشته باشد حکمت و دقایق امور برای او روشن می‌شود و کسی که دقایق امور برای او روشن شود عبرت فرا می‌گیرد و کسی که درس عبرت گیرد چنان است که گویا همیشه با گذشتگان بوده است.

عدالت نیز چهار شعبه دارد: فهم دقیق، علم و دانش عمیق، قضاوت صحیح وروشن و حلم و بردباری راسخ. کسی که درست بیندیشد به اعماق دانش آگاهی پیدا می‌کند و کسی که به عمق علم و دانش برسد از سرچشمهٔ احکام، سیراب می‌گردد و آن کس که حلم و بردباری پیشه کند گرفتار تفریط و کوتاهی در امور خود نمی‌شود و در میان مردم با آبرومندی زندگی خواهد کرد.

جهاد (نیز) چهار شاخه دارد: امر به معروف، نهی از منکر، صدق و راستی در

معرکه‌های نبرد، و دشمنی با فاسقان. آن کس که امر به معروف کند پشت مؤمنان را محکم ساخته و آن کس که نهی از منکر کند بینی کافران (و منافقان) را به خاک مالیده و کسی که صادقانه در میدان‌های نبرد با دشمن (و هرگونه مقابله با آنها) بایستد وظیفهٔ خود را (در امر جهاد) انجام داده و کسی که فاسقان را دشمن دارد و برای خدا خشم گیرد خداوند به خاطر او خشم و غضب می‌کند (و او را در برابر دشمنان حفظ می‌نماید) و روز قیامت وی را خشنود می‌سازد.[1]

---

۱. **سند گفتار حکیمانه:**

نویسندهٔ مصادر نهج‌البلاغه، سند این گفتار مبسوط و حکیمانهٔ امام علیه السلام را در ذیل کلمهٔ حکمت‌آمیز ۲۶۶ آورده است، زیرا آن کلمه در واقع مقدمه‌ای است برای این بیان و در این‌که سؤال کننده چه کسی بوده که امام این جواب را بیان فرمود طبق گفتهٔ غزالی در احیاء العلوم، «عمار یاسر» و طبق نوشتهٔ کلینی در کافی «ابن الکوّاء» بود. (احتمال اول نزدیک‌تر به نظر می‌رسد). سپس می‌افزاید: این سخن به طور متواتر از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده که بعضی آن را به صورت مسند و بعضی به صورت مرسل آورده‌اند، سپس نام عدهٔ کثیری را ذکر می‌کند که قبل از سیّد رضی آن را نقل کرده‌اند؛ مانند: مرحوم کلینی در اصول کافی، ابن شعبهٔ حرّانی در تحف العقول، صدوق در خصال و جمعی دیگر. آن‌گاه می‌افزاید: گروهی نیز بعد از سیّد رضی آن را با تفاوت روشنی آورده‌اند که نشان می‌دهد از منبع دیگری گرفته‌اند از جمله کتاب مناقب خوارزمی و کتاب دستور معالم الحکم را نام می‌برد. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۴).

در کتاب تمام نهج‌البلاغه نیز این کلام مشروح حکمت‌آمیز را در لا به لای خطبهٔ مشروح دیگری آورده است که با جملهٔ «**الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي ابْتَدَأَ الأُمُورَ بِعِلْمِهِ فيهَا**» آغاز می‌شود. (تمام نهج‌البلاغه، ص ۱۸۰).

شرح و تفسیر

ارکان ایمان

امام علیه السلام در این کلام جامع، تفسیری برای ایمان ذکر کرده که در هیچ منبع دیگری به این گستردگی و وضوح دیده نمی‌شود؛ ایمان را فراتر از جنبه‌های عقیدتی، از جنبه‌های عملی و رفتاری نیز مورد توجه قرار داده است و تمام ریزه‌کاری‌ها و نکات دقیقی را که در تشکیل ایمان مؤثر است برشمرده است. نخست ایمان را بر چهار پایه و هر یک از پایه‌ها را بر چهار پایهٔ دیگر استوار دانسته که مجموعاً شانزده اصل از اصول ایمان (عقیدتی و عملی) را تشکیل می‌دهد و به یقین اگر کسی بتواند این اصول شانزده‌گانه را در خود زنده کند در اوج قلهٔ ایمان قرار خواهد گرفت و چنین ایمانی است که می‌تواند دنیا را به سوی امنیت و آرامش و عدل و داد رهبری کند و انسان را به مقام قرب پروردگار و اوج افتخار انسانی برساند.

همان‌گونه که در ذیل این حدیث شریف خواهد آمد، امام برای کفر هم چهار ستون قائل شده است و همچنین برای شک و از کلام مرحوم سیّد رضی استفاده می‌شود که این حدیث شریف دارای ذیل قابل ملاحظه‌ای بوده که سیّد رضی آن را از بیم طولانی شدن سخن حذف کرده و مطابق آنچه بعضی نقل کرده‌اند امام علیه السلام در ذیل، پایه‌های نفاق را نیز مشروحا بیان فرموده است.

همان‌گونه که در شرح مصدر این کلام حکمت‌آمیز آمد در این‌که سؤال کنندهٔ

از امام علیه السلام دربارهٔ حقیقت ایمان چه کسی بوده اختلاف است؛ بعضی آن را یکی از بهترین یاران آن حضرت یعنی «عمار یاسر» و بعضی آن را یکی از دشمنان سرسخت آن حضرت یعنی «ابن کواء» می‌دانند که احتمال اول به ذهن بسیار نزدیک‌تر است. ولی در هر حال در بعضی از روایات آمده که امام علیه السلام از دادن پاسخ شخصی به او امتناع ورزید و چون سؤال و جواب را بسیار مهم می‌دانست فرمود: برو فردا بیا تا در جمع اصحاب و یاران به تو پاسخ گویم، تا اگر تو فراموش کنی دیگری آن را حفظ کند، زیرا این‌گونه سخنان همچون مرکبی فراری است که یکی آن را نمی‌تواند بگیرد و دیگری آن را می‌گیرد.[1]

امام علیه السلام در آغاز، برای ایمان چهار ستون قائل می‌شود و در پاسخ سؤال پیش گفته می‌فرماید: «ایمان بر چهار پایه استوار است: بر صبر و یقین و عدالت و جهاد»؛ (**وَسُئِلَ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ علیه السلام: الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمَ: عَلَى الصَّبْرِ، وَالْيَقِينِ، وَالْعَدْلِ، وَالْجِهَادِ**).

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه معتقدند که این پایه‌های چهارگانه همان اصول چهارگانهٔ اخلاق است که در مبانی اخلاق ارسطو آمده است، وی می‌گوید: اصول علم اخلاق چهار چیز است: حکمت، عفت، شجاعت و عدالت. بسیاری از علمای اخلاق اسلامی نیز اخلاق اسلام را بر پایهٔ آن تفسیر کرده‌اند.

آنها معتقدند که روح انسان دارای سه قوه است: قوهٔ ادراک، جاذبه و دافعه؛ قوهٔ ادراک حقایق را تشخیص می‌دهد و انسان را به تعالی علمی می‌رساند. قوهٔ جاذبه، همان قوهٔ جلب منافع است که از آن به قوهٔ شهوت تعبیر می‌شود. البته نه فقط شهوت جنسی، بلکه هرگونه خواسته‌ای به معنای وسیع کلمه مراد است. قوهٔ دافعه همان است که از آن به غضب تعبیر می‌کنند و حافظ دفع زیان‌ها از انسان است.

---

۱. تمام نهج‌البلاغه، ص ۱۷۶.

آنها بر این عقیده‌اند که این سه قوه دارای حد وسط و حد افراط و تفریط است، حد وسط آنها فضایل اخلاقی را تشکیل می‌دهد و منظور از «عدل» همان بهره‌گیری از حد وسط است، بنابراین هرگاه نیروی شهوت و غضب در اختیار قوهٔ ادراک قرار گیرد و عدالت حاصل شود، اخلاق آدمی به کمال رسیده است.[۱]

ولی تطبیق کلام امام بر تقسیم ارسطویی در اخلاق بعید به نظر می‌رسد، زیرا همان‌گونه که در شرح این چهار اصل خواهد آمد امام اموری را ذکر می‌کند که فراتر از آنهاست مثلا صبر بر مصیبت را به زحمت می‌توان در مسئلهٔ شجاعت یا عفت جای داد و امر به معروف و نهی از منکر را به سختی می‌توان در این دو موضوع وارد دانست و همچنین موارد دیگری از شاخه‌هایی که امام برای این چهار اصل شمرده است، بنابراین سزاوار است ما آن را تحلیل و ارزیابی کنیم و سخن مستقلی دربارهٔ تفسیر ایمان و فضایل انسانی بدانیم که از سرچشمهٔ قرآن و علم امام علیه‌السلام جوشیده است.

از آنجا که هدف امام علیه‌السلام در این پاسخ به سؤال، شرح و بیان ایمان از نظر اعتقاد قلبی و آثار لسانی و جنبه‌های عملی به طور کامل است برای هر یک از این پایه‌های چهارگانه، چهار شاخه بیان فرموده که در عمق حقیقت ایمان پیش رفته است.

پایهٔ اوّلِ ایمان: صبر

می‌فرماید: «صبر از میان آنها، بر چهار شعبه استوار است؛ اشتیاق، ترس، زهد وانتظار»؛ (**وَالصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الشَّوْقِ، وَالشَّفَقِ، وَالزُّهْدِ، وَالتَّرَقُّبِ**).

«شوق» به معنای علاقه و اشتیاق به چیزی و «شفق» در اصل به معنای آمیخته شدن روشنایی روز به تاریکی شب است، سپس به ترس آمیخته با علاقه به کسی

---

۱. شرح بیشتر در این باره را در کتاب اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۹۹ به بعد مطالعه فرمائید.

یا چیزی به کار رفته است و «زهد» عدم وابستگی به دنیا و زخـارف دنـیاست و «ترقب» به هرگونه انتظار گفته می‌شود.

سپس به ریشه‌های هر یک از این چهار شاخه کـه از آن مـنشعب مـی‌شود پرداخته می‌فرماید: «آن‌کس که مشتاق بهشت باشد، شهوات و تمایلات سرکش را به فراموشی می‌سپارد و آن‌کس که از آتش جهنم بیمناک شد از گناهان دوری می‌گزیند و کسی که زاهد و بی‌اعتنا به دنیا باشد مصیبت‌ها را ناچیز مـی‌شمرد و آنکس که انتظار مر را می‌کشد برای انجام اعمال نـیک سـرعت مـی‌گیرد»؛ (**فَمَنِ اشْتَاقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَا عَنِ الشَّهَوَاتِ؛ وَمَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ اجْتَنَبَ الْمُحَرَّمَاتِ؛ وَمَنْ زَهِدَ فِي الدُّنْيَا اسْتَهَانَ بِالْمُصِيبَاتِ؛ وَمَنِ ارْتَقَبَ الْمَوْتَ سَارَعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ**).

«سلا» به معنای فراموش کردن چیزی است.

در واقع صبر و شکیبایی گاه در مقابل شهوت و در مسیر اطاعت خداست وگاه در مقام پرهیز از گناهان و گاه در مقابل مصائب و درد و رنج‌های دنیوی است و گاه در مقابل پایان عمر و مر .

برای این‌که انسان بتواند مواضع خود را در مقابل این امور چهارگانه روشن سازد باید متکی به عقاید صحیح گردد؛ عشق به بهشت و نعمت‌های بی‌پایانش او را از غلطیدن در شهوات سرکش دنیا حفظ می‌کند و این همان صبر بر طاعت است و ایمان به عذاب الهی در آخرت و خوف از دوزخ او را از گـناهان بـاز می‌دارد، چرا که گویی آتش دوزخ را با چشم خود می‌بیند.

از آنجا که بی‌تابی در برابر مصائب به دلیل دلبستگی‌های دنیوی است آن‌کس که زاهد و بی‌اعتنا به دنیا باشد و از این دلبستگی‌ها وا رَهَد مصیبت در برابر او کوچک می‌شود و صبر در برابر آن آسان می‌گردد.

امام علیه السلام علاوه بر سه شاخهٔ معروف صبر شاخهٔ چهارمی هم در اینجا بـیان فرموده و آن صبری است که از انتظار مر ناشی می‌شود کسی که در هر لحظه

احتمال می‌دهد پروندهٔ حیاتش بسته شود و پنجهٔ مر گلویش را بفشارد، با سرعت به سوی کارهای خیر می‌دود تا در فرصت باقی‌مانده کفهٔ عمل صالح خود را سنگین سازد و این نیاز به صبر و استقامت فراوان دارد.

از آنچه در بالا آمد روشن شد که امام تمام شاخه‌های چهارگانهٔ صبر را مرتبط به اعتقادات قلبی می‌شمارد؛ اعتقاد به بهشت، دوزخ، به بی‌اعتباری دنیا و مر .

توجه به این نکته نیز لازم است که چون ایمان دارای درجاتی است و مطابق بعضی از روایات، ده درجه دارد، صبر و شوق به بهشت و ترس از دوزخ و زهد در دنیا و انتظار مر نیز در افراد مختلف است؛ بعضی در اعلا درجهٔ ایمان قرار دارند و این شاخه‌ها به طور کامل در باغستان روح آنها نمایان است و بعضی در ادنا درجهٔ ایمانند و از هر کدام از این امور بهرهٔ کمی دارند.

پایهٔ دومِ ایمان: یقین

سپس امام علیه السلام از شاخه‌های یقین سخن می‌گوید و می‌فرماید: «یقین بر چهار شاخه استوار است: بر بینش هوشمندانه و عمیق و پی بردن به دقایق حکمت و پند گرفتن از عبرت‌ها و اقتدا به روش پیشینیان (صالح)»؛ (**وَالْيَقِينُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلىٰ تَبْصِرَةِ الْفِطْنَةِ، وَتَأَوُّلِ الْحِكْمَةِ، وَمَوْعِظَةِ الْعِبْرَةِ، وَسُنَّةِ الْأَوَّلِينَ**).

ممکن است این چهار شاخه اشاره به چهار رشته از علوم انسانی باشد: نخست علوم تجربی است که از «تبصرة الفطنة» سرچشمه می‌گیرد و دوم علوم نظری است که از «تأویل الحکمه» به دست می‌آید سوم علومی است که از تاریخ نصیب انسان می‌شود و مایهٔ عبرت اوست و چهارم علوم نقلی است که از سنن پیشنیان به دست می‌آید. هنگامی که انسان این چهار رشتهٔ علمی را پیگیری کند و از آنها بهرهٔ کافی ببرد به مقام یقین می‌رسد.

مثلاً دربارهٔ خداشناسی نخست چشم باز کند و به خوبی آثار پروردگار را در

جهان هستی ببیند سپس با اندیشهٔ عمیق رابطهٔ آن را با مبدأ آفرینش قادر و حکیم درک کند آن‌گاه از حوادث تاریخی عبرت بگیرد و خدا را از لابه‌لای آن بشناسد و پس از آن بر آنچه از پیشنیان صالح و عالم به دست آمده مرور کند و علوم آنها را به علم خود بیفزاید تا یک خداشناس کامل گردد. همچنین در مورد خودسازی و عوامل تقرب به پروردگار.

آن‌گاه امام علیه السلام میوه‌های هر یک از این شاخه‌های چهارگانه را بیان می‌کند و می‌فرماید: «کسی که بینایی هوشمندانه داشته باشد حکمت و دقایق امور برای او روشن می‌شود و کسی که دقایق امور برای او روشن شود عبرت فرا می‌گیرد و کسی که درس عبرت گیرد چنان است که گویا همیشه با گذشتگان بوده است»؛ (**فَمَنْ تَبَصَّرَ فِي الْفِطْنَةِ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ؛ وَمَنْ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ عَرَفَ الْعِبْرَةَ؛ وَمَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ فَكَأَنَّمَا كَانَ فِي الْأَوَّلِينَ**).[1]

از آنچه گفته شد روشن می‌شود که یک پایهٔ مهم ایمان، بر یقینِ حاصل از علم استوار است؛ علومی که از مبدأهای متعدد سرچشمه می‌گیرد و روح را سیراب می‌کند و اعتقادِ انسان را به مبدأ و معاد محکم می‌سازد و آثارش در اخلاق و عمل ظاهر می‌گردد.

پایهٔ سومِ ایمان: عدل

سپس امام علیه السلام به سراغ شاخهٔ های عدالت می‌رود و شاخه‌های این پایهٔ مهم را

---

۱. از بسیاری از نسخه‌های این حدیث شریف استفاده می‌شود که در کلام مرحوم سیّد رضی سقط و حذفی وارد شده و صحیح آن چنین بوده است: «**وَمَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ عَرَفَ السُّنَّةَ وَمَنْ عَرَفَ السُّنَّةَ فَكَأَنَّمَا كَانَ مَعَ الْأَوَّلِين**» که ترجمهٔ آن چنین می‌شود: آن کس که درس عبرت بیاموزد بر سنت‌ها آگاهی پیدا می‌کند و کسی که سنت‌های پیشینیان را فراگیرد (و از تجربیات آنها استفاده کند) گویا همیشه در میان آنها و با آنها بوده است. (کافی، ج ۲، ص ۵۱، ح ۱).

از جمله اموری که گواهی می‌دهد عبارت مرحوم سیّد رضی سقط و حذفی دارد این است که مطابق نقل او یقین سه شاخه پیدا می‌کند در حالی که تمام پایه‌های چهارگانهٔ ایمان هر کدام دارای چهار شاخه است.

چنین شرح می‌دهد: «عدالت نیز چهار شعبه دارد: فهم دقیق، علم و دانش عمیق، قضاوت صحیح و روشن و حلم و بردباری»؛ (**وَالْعَدْلُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَىٰ غَائِصِ الْفَهْمِ، وَغَوْرِ الْعِلْمِ، وَزُهْرَةِ الْحُكْمِ، وَرَسَاخَةِ الْحِلْمِ**).

در واقع کسی که بخواهد حکم عادلانه‌ای کند نخست باید از قابلیت و استعداد شایسته‌ای در فهم موضوع برخوردار باشد تا هرگونه خطا در تشخیص موضوع موجب خطا در نتیجهٔ حکم نشود. سپس آگاهی لازم را در ارتباط با حکم پیدا کند و آن را دقیقا منطبق بر موضوع نماید، آن‌گاه حکم نهایی را به طور واضح و روشن و خالی از هرگونه ابهام بیان کند و در این مسیر، موانع را با حلم و بردباری برطرف سازد.

گرچه فهم به معنای مطلق دانستن و پی بردن به حقیقت است و با علم چندان تفاوتی ندارد؛ ولی چون در اینجا در مقابل علم قرار گرفته مناسب است که فهم ناظر به موضوع و علم ناظر به حکم باشد.

چه بسا ممکن است ارباب دعوا با سخنان خشن و حرکات ناموزون و اصرارهای بی‌جا، روح قاضی را آزرده سازند. حلم و بردباری راسخ او نباید اجازه دهد این گونه امور در روحش اثر بگذارد و کمترین تغییری در حکم ایجاد کند.

اینها اموری است که امام علیه‌السلام در عهدنامهٔ مالک اشتر دربارهٔ قضاوت، با اضافاتی به آن اشاره کرده می‌فرماید: «**ثُمَّ اخْتَرْ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ مِمَّنْ لَا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورُ وَلَا تُمَحِّكُهُ الْخُصُومُ وَلَا يَتَمَادَى فِي الزَّلَّةِ وَلَا يَحْصَرُ مِنَ الْفَيْءِ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ وَلَا يَكْتَفِي بِأَدْنَى فَهْمٍ دُونَ أَقْصَاهُ وَأَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ وَآخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ وَأَقَلَّهُمْ تَبَرُّماً بِمُرَاجَعَةِ الْخَصْمِ وَأَصْبَرَهُمْ عَلَى تَكَشُّفِ الْأُمُورِ وَأَصْرَمَهُمْ عِنْدَ اتِّضَاحِ الْحُكْمِ مِمَّنْ لَا يَزْدَهِيهِ إِطْرَاءٌ وَلَا يَسْتَمِيلُهُ إِغْرَاءٌ وَ أُولَئِكَ قَلِيلٌ**؛ سپس از میان رعایای خود

برترین فرد را در نزد خود برای قضاوت در میان مردم برگزین. کسی که امور مختلف آنها را در تنگنا قرار ندهد و برخورد مخالفان و خصوم با یکدیگر او را به خشم و لجاجت وا ندارد و در لغزش و اشتباهاتش پافشاری نکند و هنگامی که خطایش بر او روشن شود بازگشت به سوی حق بر او مشکل نباشد و نفس او به طمع تمایل نداشته باشد و در فهم مطالب به اندک تحقیق اکتفا نکند و تا پایان پیش رود و در شبهات از همه محتاط‌تر باشد و در تمسک به حجت و دلیل از همه بیشتر پافشاری کند و با مراجعهٔ مکرر اطراف دعوا کمتر خسته شود و در کشف حقایق امور شکیباتر باشد و به هنگام آشکار شدن حق در انشای حکم از همه قاطع‌تر باشد. او باید از کسانی باشد که ستایش فراوان، او را مغرور نسازد (و فریب ندهد) و مدح و ثنای بسیار او را به ثنا خوان و مدح کننده متمایل نکند و البته این گونه افراد کم‌اند».

البته این تفسیر را دربارهٔ جمله‌های فوق نمی‌توان از نظر دور داشت که این جمله‌ها تنها مربوط به مقام قضاوت نیست، بلکه ناظر به تمام قضاوت‌های اجتماعی و زندگی مادی و معنوی است همه جا باید برای تشخیص موضوع دقت کرد؛ همه جا باید دقیقا احکام را بر موضوعات منطبق نمود؛ همه جا باید تصمیم قاطع و شفاف داشت و همه جا در برابر ناملایمات و خشونت نابخردان و نسبت‌های ناروای آنها حلم و بردباری نشان داد.

آن‌گاه امام علیه السلام در یک نتیجه‌گیری حکیمانه، آثار هر یک از این شاخه‌های چهارگانهٔ عدالت را بیان می‌کند، می‌فرماید: «کسی که درست بیندیشد به اعماق دانش آگاهی پیدا می‌کند و کسی که به عمق علم و دانش برسد از سرچشمهٔ احکام، سیراب باز می‌گردد و آن‌کس که حلم و بردباری پیشه کند گرفتار تفریط وکوتاهی در امور خود نمی‌شود و در میان مردم با آبرومندی زندگی خواهد کرد»؛ (**فَمَنْ فَهِمَ عَلِمَ غَوْرَ الْعِلْمِ؛ وَمَنْ عَلِمَ غَوْرَ الْعِلْمِ صَدَرَ عَنْ شَرَائِعِ الْحُكْمِ؛**

وَمَنْ حَلُمَ لَمْ يُفَرِّطْ فِي أَمْرِهِ وَعَاشَ فِي النَّاسِ حَمِيداً).[۱]

آری دقت در فهم، انسان را به ژرفای علم و دانش می‌رساند و آن‌کس که به ژرفای علم و دانش برسد احکام الهی را به خوبی درک می‌کند و هرکس احکام خدا را دقیقاً بداند هرگز گمراه نخواهد شد و کسانی که در مقابل نابخردان حلم و بردباری داشته باشند و به گفتهٔ قرآن: «﴿**لاٰ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلىٰ أَلاَّ تَعْدِلُوا**﴾؛ عداوت نسبت به قومی شما را مانع از اجرای عدالت نشود»[۲] از حق و عدالت دور نخواهد شد و چنین انسانی قطعا محبوب القلوب مردم است.

در روایات اسلامی دربارهٔ اهمیت حلم و بردباری و نقش آن در پیروزی انسان در زندگی روایات فراوانی وارد شده است از جمله در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «**كَادَ الْحَلِيمُ أَنْ يَكُونَ نَبِيّاً**؛ آدم بردبار نزدیک است به مقام نبوت برسد».[۳]

امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «**تَعَلَّمُوا الْحِلْمَ فَإِنَّ الْحِلْمَ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَوَزِيرُه**؛ حلم و بردباری را بیاموزید (و آن را تمرین کنید) زیرا دوست مؤمن و وزیر اوست».[۴]

امام صادق علیه السلام نیز در صفات مؤمن می‌فرماید: «**لَا يُرَى فِي حِلْمِهِ نَقْصٌ وَلَا فِي رَأْيِهِ وَهْنٌ**؛ نه در بردباری او کاستی است و نه در اندیشه‌اش سستی».[۵]

---

۱. با توجه به این‌که امام شاخه‌های عدالت را چهار امر شمرده و بعد آثار یک یک آنها را بیان فرموده روشن می‌شود که عبارت مرحوم شریف رضی نیز سقط و حذفی دارد، چراکه فقط اثر سه شاخه در آن بیان شده و از یک شاخهٔ دیگر خبری نیست در کتاب تمام نهج‌البلاغه به نقل از امالی شیخ طوسی و تحف العقول این جملهٔ محذوف ذکر شده است و بعد از شرایع الحکم چنین آمده «**وَمَنْ عَرَفَ شَرَائِعَ الْحُكْمِ لَمْ يَضِلَّ**» یعنی «کسی که از سرچشمهٔ احکام سیراب گردد هرگز گمراه نمی‌شود».

۲. مائده، آیهٔ ۸.

۳. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷۰، ح ۶۱.

۴. همان، ج ۷۵، ص ۶۲، ح ۱۴۰.

۵. همان، ج ۶۴، ص ۲۹۵، ح ۱۸.

پایهٔ چهارمِ ایمان: جهاد

سپس امام علیه‌السلام از چهارمین پایهٔ ایمان یعنی جهاد دم می‌زند و برای آن مانند سه پایهٔ گذشته چهار شاخه ذکر می‌کند و می‌فرماید: «جهاد (نیز) چهار شاخه دارد: امر به معروف، نهی از منکر، صدق و راستی در معرکه‌های نبرد، و دشمنی با فاسقان»؛ (**وَالْجِهَادُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَالصِّدْقِ فِي الْمَوَاطِنِ، وَشَنَآنِ الْفَاسِقِينَ**).

در واقع امام جهاد را به معنای وسیع کلمه تفسیر فرموده نه تنها جهاد نظامی در میدان جنگ با دشمنان که نتیجهٔ همهٔ آنها عظمت اسلام و مسلمانان و دفع شر کافران و فاسقان و منافقان است و به تعبیر دیگر امام به هر چهار محور جهاد: جهاد با قلب، با زبان، با عمل و با اسلحه در میدان نبرد اشاره می‌کند که جهادی است فراگیر و شامل تمام مصداق‌ها.

آن‌گاه آثار هر یک از این شاخه‌های چهارگانه را به روشنی برمی‌شمرد و می‌فرماید: «آن‌کس که امر به معروف کند پشت مؤمنان را محکم ساخته»؛ (**فَمَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ شَدَّ ظُهُورَ الْمُؤْمِنِينَ**).

«و آن‌کس که نهی از منکر کند بینی کافران (منافقان) را به خاک مالیده»؛ (**وَمَنْ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَرْغَمَ أُنُوفَ الْكَافِرِينَ**).[1]

«و کسی که صادقه در میدان‌های نبرد با دشمن (و هرگونه مقابله با آنها) بایستد وظیفهٔ خود را (در امر جهاد با دشمن) انجام داده است»؛ (**وَمَنْ صَدَقَ فِي الْمَوَاطِنِ قَضَىٰ مَا عَلَيْهِ**).

«و کسی که فاسقان را دشمن دارد و برای خدا خشم گیرد خدا نیز به خاطر او خشم می‌کند (و او را در برابر دشمنان حفظ می‌نماید و روز قیامت وی را خشنود می‌سازد)»؛ (**وَمَنْ شَنِئَ الْفَاسِقِينَ غَضِبَ لِلَّهِ، غَضِبَ اللَّهُ لَهُ وَأَرْضَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**).

---

۱. در بسیاری از نسخ به جای «کافرین»، «منافقین» آمده است که با مسئلهٔ نهی از منکر تناسب بیشتری دارد.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام که در غررالحکم آمده می‌خوانیم: «**قِوَامُ الشَّرِيعَةِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَإِقَامَةُ الْحُدُودِ**؛ اساس شریعت و دین امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود الهی است».[۱]

در حدیث دیگری از آن حضرت در همان کتاب آمده است: «**الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ أَفْضَلُ أَعْمَالِ الْخَلْقِ**؛ امر به معروف برترین اعمال بندگان خداست».[۲]

در روایت دیگری آمده است: «**كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ** علیه السلام **إِذَا مَرَّ بِجَمَاعَةٍ يَخْتَصِمُونَ لَا يَجُوزُهُمْ حَتَّى يَقُولَ ثَلَاثاً اتَّقُوا اللَّهَ يَرْفَعُ بِهَا صَوْتَهُ**؛ امام صادق علیه السلام هنگامی که از کنار گروهی عبور می‌کرد که با یکدیگر در حال پرخاش بودند می‌ایستاد و با صدای بلند فریاد می‌زد: از خدا بترسید، از خدا بترسید، از خدا بترسید (تا شرمنده شوند و دست از نزاع بردارند)».[۳]

قرآن مجید صادقان را در سورهٔ بقره آیهٔ ۱۷۷ چنین معرفی می‌کند: «**﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ... وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾**؛ نیکی (تنها) این نیست که (به هنگام نماز) روی خود را به سوی مشرق یا مغرب کنید (و تمام در فکر تغییر قبله باشید) بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به خدا ایمان داشته باشد... و در برابر مشکلات و بیماری‌ها و در میدان جنگ استقامت به خرج دهد. آنها کسانی هستند که راست می‌گویند و آنها پرهیزگارانند».

تعبیر به «مواطن» ممکن است اشاره به میدان‌های نبرد باشد، همان‌طور که در قرآن مجید آمده است: **﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ﴾**[۴] و ممکن است معنی گسترده‌ای داشته باشد که هرگونه مقابلهٔ با دشمنان را چه در میدان نبرد و چه در

---

۱. غررالحکم، ح ۷۶۳۹.

۲. همان، ح ۷۶۳۲.

۳. کافی، ج ۵، ص ۵۹، ح ۱۲.

۴. توبه، آیهٔ ۲۵.

غیر آن شامل شود.

منظور از غضب برای خدا این است هنگامی که حدی از حدود الهی شکسته شود یا مظلومی گرفتار ظالمی گردد انسان خشمگین شود و به دفاع برخیزد. در حدیثی می‌خوانیم هنگامی که موسی علیه‌السلام از خداوند سؤال کرد: چه کسانی را روز قیامت که سایه‌ای جز سایهٔ تو نیست در سایهٔ عرشت قرار می‌دهی؟ خداوند به او وحی فرمود و گروهی را برشمرد از جمله فرمود: «**وَ الَّذِينَ يَغْضَبُونَ لِمَحَارِمِي إِذَا اسْتُحِلَّتْ مِثْلَ النَّمِرِ إِذَا حَرِدَ**؛ کسانی که به سبب حلال شمردن محارم الهی خشمگین می‌شوند همچون پلنگی که مجروح شده است».[1]

در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام آمده است هنگامی که دو فرشته مأمور شدند شهری از معصیت‌کاران را زیر و رو کنند پیرمردی را دیدند که به دعا و تضرع در پیشگاه الهی مشغول است یکی از آن دو فرشته به دیگری گفت: مگر این پیرمرد دعا کننده را نمی‌بینی؟ بار دیگر از خدا کسب تکلیف کنیم خطاب آمد که بروید و دستور مرا انجام دهید و در بیان علت آن فرمود: «**فَإِنَّ ذَا رَجُلٌ لَمْ يَتَمَعَّرْ وَجْهُهُ غَيْظاً لِي قَطُّ**؛ این مردی است که هرگز چهره‌اش به دلیل خشم بر معصیتِ معصیت‌کاران دگرگون (و سرخ) نمی‌شد».[2]

منظور از جملهٔ «**غَضِبَ اللهُ لَهُ وَأَرْضَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**» این است که اگر ستمی به او برود و حقی از او ضایع شود خداوند به سبب آن خشمگین می‌شود و اگر در دنیا جبران نکند در قیامت او را خشنود خواهد ساخت.

نکته

اصول موفقیّت در کارها

آنچه امام علیه‌السلام در این بخش از سخنان پرمعنایش دربارهٔ ارکان ایمان

---

۱. بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۳۵۱، ح ۴۲.

۲. کافی، ج ۵، ص ۵۸، ح ۸.

و شاخه‌های آن بیان فرموده، علاوه بر این‌که راه رسیدن به ایمان کامل را برای تمام رهپویان این راه نشان داده، در واقع اصول موفقیت و پیشرفت برای هر کار است؛ خواه جنبهٔ معنوی داشته باشد یا جنبهٔ مادی. و آن اصول چنین است:

۱. علم و آگاهی کافی برای انجام آن کار.

۲. جهاد و تلاش و کوشش در راه رسیدن به مقصود.

۳. صبر و شکیبایی در برابر موانع راه و هر گونه کارشکنی از سوی مخالفان.

۴. غوطه‌ور نشدن در هوا و هوس‌ها و عدم وابستگی و ترک اسارت در چنگال آنها.

حال اگر بر این ارکان چهارگانه اصول شانزده‌گانه نیز افزوده شود و نتایج هر یک به دقت مورد بررسی قرار گیرد برنامهٔ کاملی را تشکیل می‌دهد که صراط مستقیم برای رسیدن به پیروزی‌هاست.

❊ ❊ ❊

بخش دوم

وَالْكُفْرُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمَ: عَلَى التَّعَمُّقِ، وَالتَّنَازُعِ، وَالزَّيْغِ، وَالشِّقَاقِ: فَمَنْ تَعَمَّقَ لَمْ يُنِبْ إِلَى الْحَقِّ؛ وَمَنْ كَثُرَ نِزَاعُهُ بِالْجَهْلِ دَامَ عَمَاهُ عَنِ الْحَقِّ؛ وَمَنْ زَاغَ سَاءَتْ عِنْدَهُ الْحَسَنَةُ، وَحَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّيِّئَةُ، وَسَكِرَ سُكْرَ الضَّلَالَةِ؛ وَمَنْ شَاقَّ وَعُرَتْ عَلَيْهِ طُرُقُهُ، وَأَعْضَلَ عَلَيْهِ أَمْرُهُ، وَضَاقَ عَلَيْهِ مَخْرَجُهُ.

وَالشَّكُّ عَلَىٰ أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى التَّمَارِي، وَالْهَوْلِ، وَالتَّرَدُّدِ، وَالْإِسْتِسْلَامِ: فَمَنْ جَعَلَ الْمِرَاءَ دَيْدَناً لَمْ يُصْبِحْ لَيْلُهُ؛ وَمَنْ هَالَهُ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ؛ وَمَنْ تَرَدَّدَ فِي الرَّيْبِ وَطِئَتْهُ سَنَابِكُ الشَّيَاطِينِ؛ وَمَنِ اسْتَسْلَمَ لِهَلَكَةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ هَلَكَ فِيهِمَا.

قال الرَّضيُ: وَبَعْدَ هٰذا كَلامٌ تَرَكْنا ذِكْرَهُ خَوْفَ الْإِطالَةِ وَالْخُرُوجَ عَنِ الْغَرَضِ الْمَقْصُودِ فِي هٰذا الْبابِ.

ترجمه

امام علیه‌السلام فرمود: کفر بر چهار پایه قرار دارد: تعمق (رفتن به دنبال اوهام به گمان کنجکاوی از اسرار) و ستیزه‌جویی و جدال، و انحراف از حق (به سبب هوا و هوس‌ها و تعصب‌ها) و شقاق (و دشمنی با حق و لجاجت در برابر آن). آن کس که تعمق و کنجکاوی ناصواب پیشه کند هرگز به حق باز نمی‌گردد. آن کس

که بر اثر جهل، بسیار به نزاع و ستیز برخیزد، نابینایی او نسبت به حق پایدار خواهد ماند و کسی که از راه حق منحرف شود (و به دنبال هوس‌ها برود) خوبی در نظرش بدی و بدی نزدش خوبی جلوه می‌کند و گرفتار مستی گمراهی می‌شود و آن کس که به عناد و لجاج پردازد طرق رسیدن (به حق) برای او ناهموار می‌گردد و کارها بر او سخت و پیچیده می‌شود و در تنگنایی که خارج شدن از آن مشکل است گرفتار خواهد شد.

شک نیز بر چهار پایه استوار است: بر «مراء» (گفت و گوی بی‌حاصل)، ترس (از کشف حقیقت) تردید (در تصمیم‌گیری)، و تسلیم (خودباختگی). آن کس که مراء و گفت و گوی بی‌حاصل را عادت خود قرار دهد ظلمت و تاریکی شب‌های شک او را به روشنایی روزِ یقین نمی‌رساند و آن کس که از حقایق پیش روی خود وحشت کند (و از تصمیم‌گیری صحیح بپرهیزد) به قهقرا باز می‌گردد و آن کس که در تردید و دودلی باشد (و در تصمیم‌گیری وسواس به خرج دهد) زیر سم شیاطین له می‌شود و کسی که در برابر عوامل هلاکت خویش در دنیا و آخرت تسلیم گردد (و به مبارزه بر ضد اسباب شک و شبهه بر نخیزد) در هر دو جهان هلاک خواهد شد.

مرحوم سیّد رضی پس از پایان این حدیث می‌گوید: بعد از این کلام، سخنان دیگری بوده که ما از بیم اطالهٔ سخن و خارج شدن از هدف اصلی در این باب، از آنها صرف نظر کردیم.[1]

---

۱. این بخش از کلام امام علیه‌السلام در کتاب کافی و خصال شیخ صدوق و تحف العقول به صورت کاملاً متفاوتی با آنچه در نهج‌البلاغه آمده است ذکر شده و بعید به نظر نمی‌رسد که مرحوم سیّد رضی تلخیص کاملی در اینجا انجام داده و به صورتی که در نهج‌البلاغه است در آورده و آنچه در نهج‌البلاغه آمده شباهت زیادی با متنی که در روضة الواعظین آمده است دارد.

شرح و تفسیر

ارکان کفر و شک

امام علیه السلام در این بخش از کلام خود نیز داد سخن را دربارهٔ تبیین پایه‌های کفر داده و می‌فرماید: «کفر بر چهار پایه قرار دارد: تعمق (رفتن به دنبال اوهام به گمان کنجکاوی از اسرار) و ستیزه‌جویی (جدال و مراء) و انحراف از حق (به سبب هوا و هوس‌ها و تعصب‌ها) و دشمنی با حق (به سبب لجاجت)»؛ (**وَ الْكُفْرُ عَلَى أَرْبَعٍ: دَعَائِمَ عَلَى التَّعَمُّقِ، وَالتَّنَازُعِ، وَالزَّيْغِ، وَالشِّقَاقِ**).

امام در واقع موانع شناخت و عوامل انحراف از حق و حجاب‌هایی که در برابر فکر انسان قرار می‌گیرد و مانع از مشاهدهٔ حقایق می‌گردد را بیان فرموده، زیرا هر یک از عوامل چهارگانهٔ بالا به تنهایی کافی است انسان را از معرفت حق باز دارد و در بیراهه‌ها سرگردان سازد تا چه رسد به این‌که چهار عامل جمع شود.

آن‌گاه در ادامهٔ این سخن می‌فرماید: «آن‌کس که تعمق و کنجکاوی ناصواب پیشه کند هرگز به حق باز نمی‌گردد»؛ (**فَمَنْ تَعَمَّقَ لَمْ يُنِبْ إِلَى الْحَقِّ**).

منظور از «تعمق» جستجوگری بیش از حد است مخصوصاً در اموری که رسیدن به کنه آن مشکل یا غیر ممکن است.

در روایات اسلامی آمده است که دربارهٔ ذات خدا فکر نکنید، بلکه در صفات و خلق او بیندیشید (زیرا ذات او نامتناهی از هر جهت است و فکر هیچ انسانی به کنه ذات او نمی‌رسد).

در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده که می‌فرماید: «**تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزْدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحَيُّراً**؛ دربارهٔ آفرینش خداوند سخن بگویید (و بیندیشید) و دربارهٔ ذات او سخن مگویید (و نیندیشید) زیرا بحث و گفت و گو در این‌باره چیزی جز بر حیرت

انسان نمی‌افزاید».[1]

چه بسیار افرادی که بر اثر این تفکر ممنوع در بیراهه گرفتار شده یا وجود خدا را انکار نموده‌اند و یا قائل به وحدت وجود (به معنای وحدت موجود) شده‌اند.

نیز در کلمات قصار (کلمهٔ ۲۸۷) آمده است که وقتی از امام علیه‌السلام دربارهٔ قضا و قدر سؤال کردند فرمود: «**وَ سُئِلَ عَنِ الْقَدَرِ فَقَالَ طَرِيقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْلُكُوهُ وَبَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلِجُوهُ وَسِرُّ اللَّهِ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ**؛ راه تاریکی است در آن پا ننهید و دریای ژرفی است در آن وارد نشوید و سرّ الهی است، برای پی بردن به آن خود را به زحمت نیفکنید».

البته در این‌گونه موارد به مقداری که از طریق وحی یا در کلمات معصومان علیهم‌السلام وارد شده، انسان می‌تواند وارد شود و بیش از آن نباید خود را گرفتار سازد. در روایتی از علی بن الحسین علیهما‌السلام آمده است که دربارهٔ توحید از حضرتش سؤال کردند در پاسخ فرمود: «**إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَالْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ هُوَ عَلِيمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ**؛ خداوند متعال می‌دانست در آخر الزمان اقوامی می‌آیند که در مسائل (مربوط به ذات و صفات خدا) تعمق و دقت می‌کنند، از این رو سورهٔ «توحید» و آیات آغازین سورهٔ «حدید» تا (عَلیمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ) را نازل فرمود. پس هرکس ماورای آن را بطلبد هلاک می‌شود».[2] از این حدیث استفاده می‌شود که این آیات، حداکثر معرفت ممکن را به تشنه‌کامان می‌دهد.

تعمق و سؤال بیش از اندازه حتی در مورد تکالیف شرعی نیز مورد نهی واقع

---

۱. کافی، ج ۱، ص ۹۲، ح ۱.

۲. همان، ص ۹۱، ح ۳.

شده است؛ قرآن مجید می‌فرماید: «﴿**يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَسْئَلُوا عَنْ أَشْيٰاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ**﴾؛ از اموری سؤال نکنید که اگر برای شما آشکار گردد شما را به زحمت می‌افکند و ناراحت می‌کند».[1]

می‌دانیم بنی‌اسرائیل در داستان معروف ذبح گاو که در اوایل سورهٔ «بقره» آمده بر اثر کثرت سؤال و تعمق در بیان تکلیف، خود را به زحمت فوق العاده‌ای افکندند.

آن‌گاه امام دربارهٔ تنازع می‌فرماید: «آن‌کس که بر اثر جهل، بسیار به نزاع و ستیز برخیزد، نابینایی او نسبت به حق پایدار خواهد ماند»؛ (**وَمَنْ كَثُرَ نِزَاعُهُ بِالْجَهْلِ دَامَ عَمَاهُ عَنِ الْحَقِّ**).

منظور از تنازع در اینجا همان جدال و نزاع در مباحث مختلف است که هرگاه ادامه یابد و هر یک از دو طرف بخواهند سخن خود را به کرسی بنشانند و نسبت به دیگری برتری‌جویی کنند تدریجاً حق در نظر آنها پنهان می‌شود و خودخواهی‌ها و برتری‌جویی‌ها مانع مشاهدهٔ حق می‌گردد و چه بسیار هیچ‌کدام در آغاز بحث به گفتهٔ خود چندان مؤمن نباشد؛ ولی با ادامهٔ جدال و نزاع کم کم باور می‌کند که آنچه می‌گوید عین حق و سخن طرف مقابل عین باطل است.

حال هرگاه این جداع و نزاع در مسائلی مربوط به خداشناسی و سایر عقاید دینی صورت گیرد، سبب می‌شود که از راه راست منحرف گردد و گاه منجر به کفر گردد و گاه می‌شود که نسبت به عقاید اصیل شک و تردید به خود راه می‌دهد، زیرا هنگامی انسان می‌تواند در راه راست گام بگذارد که این‌گونه حجاب‌ها را از خود دور سازد و مخلصانه بیندیشد و به مصداق ﴿**وَالَّذِينَ جٰاهَدُوا فِينٰا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنٰا**﴾[2] به سرمنزل مقصود برسد.

---

۱. مائده، آیهٔ ۱۰۱.

۲. عنکبوت، آیهٔ ۶۹.

قرآن مجید می‌فرماید: «﴿**الَّذِينَ يُجادِلُونَ فِي آيَاتِ اللّٰهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللّٰهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ**﴾؛ همانان که در آیات الهی بی‌آنکه برای آنها آمده باشد به مجادله برمی خیزند، کاری که خشم عظیمی نزد خداوند و نزد کسانی که ایمان آورده‌اند بار می آورد، این‌گونه خداوند بر قلب هر متکبر جباری مهر می نهد».[1]

آن‌گاه امام دربارهٔ زیغ که از موانع معرفت و حجاب شناخت است و سبب شک و انحراف از حق می‌گردد می‌فرماید: «کسی که از راه حق منحرف شود (و به دنبال هوس‌ها برود) خوبی در نظرش بدی و بدی نزدش خوب جلوه می‌کند و گرفتار مستی گمراهی می‌شود»؛ (**وَ مَنْ زَاغَ سَاءَتْ عِنْدَهُ الْحَسَنَةُ، وَحَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّيِّئَةُ، وَسَكِرَ سُكْرَ الضَّلَالَةِ**).

می‌دانیم هرگاه انسان از حق منحرف شود و در شهوات و هوا و هوس‌ها غوطه‌ور گردد تدریجا به بدی‌ها خو می‌گیرد و بر اثر تمایلات باطنی، زشتی‌ها را زیبایی می‌پندارد و بر اثر فاصله گرفتن از خوبی‌ها، خوبی‌ها در نظر او زشت و ناپسند می‌شود و همان‌طور که امام علیه السلام فرموده در مستی گمراهی فرو می‌رود و چنین کسی ممکن است حتی در بدیهی‌ترین امور مانند وجود خدا که آثارش در تمام پهنهٔ آفرینش نمایان است شک و تردید به خود راه دهد و حتی او را منکر شود.

قرآن مجید می‌فرماید: «﴿**ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوأىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤُنَ**﴾؛ سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخریه گرفتند».[2]

حدیث معروفی هم در کلمات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده و هم در سخنان علی علیه السلام

---

۱. غافر، آیهٔ ۳۵.

۲. روم، آیهٔ ۱۰.

که می‌فرماید: «**أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ اثْنَانِ اتِّبَاعُ الْـهَوَى وَطُـولُ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَـنِ الْـحَقِّ وَأَمَّـا طُـولُ الْأَمَـلِ فَـيُنْسِي الْآخِـرَةَ**؛ خطرناک‌ترین چیزی که بر شما از آن بیمناکم دو چیز است: پیروی از هوای نفس و آرزوهای دور و دراز، زیرا پیروی از هوا انسان را از حق باز می‌دارد و آرزوهای دور و دراز سبب فراموشی آخرت می‌گردد»[1] نیز اشاره به همین است.

به عکس، تقوا و پرهیزگاری سبب روشن‌بینی و به مقتضای ﴿**إِنْ تَـتَّقُوا اللّٰـهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَاناً**﴾[2] موجب درک حقایق می‌شود.

آن‌گاه امام علیه‌السلام از پیامدهای شقاق (دشمنی لجوجانه با حق) سخن می‌گوید و می‌فرماید: «آن کس که به عناد و لجاج پردازد طرق رسیدن (به حق) برای او ناهموار می‌شود و کارها بر او سخت و پیچیده می‌گردد و در تنگنایی که خارج شدن از آن مشکل است گرفتار خواهد شد»؛ (**وَمَنْ شَاقَّ وَعُرَتْ عَـلَيْهِ طُـرُقُهُ، وَأَعْضَلَ عَلَيْهِ أَمْرُهُ، وَضَاقَ عَلَيْهِ مَخْرَجُهُ**).

با توجه به این‌که «وَعُرَتْ» از مادهٔ «وَعْر» به معنای زمین ناهموار و سنگلاخ است و این‌که «اَعْضَل» از مادهٔ «عَضْل» به معنای مشکل شدن و ممنوع گشتن است روشن می‌شود که این‌گونه افراد در چه تنگناهایی قرار می‌گیرند.

می‌دانیم یکی از موانع شناخت همان حجاب خطرناک لجاجت و دشمنی با حق است. این‌گونه افراد در پیمودن راه خداشناسی یا معرفت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام علیه‌السلام به کسی می‌ماند که در سنگلاخ خطرناکی گرفتار شده و هرگز نمی‌تواند خود را به مقصد برساند. لجاجت به او اجازه نمی‌دهد که از پیش‌داوری‌های غلط و تعصب‌های بی‌جا دست بردارد.

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۴۲. همچنین این حدیث در بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۷۵، از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است.

۲. انفال، آیهٔ ۲۹.

قرآن مجید از گروهی خبر می‌دهد که برای ایمان آوردن خود شرایط عجیب و غریبی قائل شدند و حتی با آن شرایط نیز تسلیم حق نگشتند: «﴿**وَقَالُوا لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنبُوعاً * أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّن نخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَرَ خِلَلَهَا تَفْجِيراً * أَوْ تُسقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفاً أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَئِكَةِ قَبِيلاً * أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّن زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَن نُّؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَاباً نَّقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنتُ إِلّا بَشَراً رَّسولاً**﴾؛ و گفتند ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر این‌که چشمه‌ای از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی * یا باغی از نخل و انگور در اختیار تو باشد و نهرها در لابلای آن به جریان اندازی * یا قطعات (سنگ‌های) آسمان را آن‌چنان که می‌پنداری بر سر ما فرود آری یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری * یا خانه‌ای پر نقش و نگار از طلا داشته باشی یا به آسمان بالا روی، حتی به آسمان رفتنت ایمان نمی آوریم مگر آنکه نامه ای بر ما نازل کنی که آن‌را بخوانیم. بگو منزه است پروردگارم (از این سخنان بی‌ارزش) مگر من جز بشری هستم فرستاده خدا؟!».[1]

به این ترتیب امام علیه السلام، کافران را گروهی محجوب از حق می‌شمرد و حجاب آنها را عمدتا در چهار چیز خلاصه می‌کند: تعمق و کنجکاوی ناصواب، ستیزه‌جویی با حق، انحراف به سبب هواپرستی و عناد و لجاج و تعصب.

شاخه‌های شک

سپس امام علیه السلام به سراغ بیان شاخه‌های شک می‌رود و می‌فرماید: «شک نیز بر چهار پایه استوار است: بر مراء (گفت و گوی بی‌حاصل)، ترس (از کشف حقیقت) و تردید (در تصمیم‌گیری)، تسلیم (خودباختگی)»؛ (**وَالشَّكُّ عَلَى أَرْبَعِ**

---

۱. اسراء، آیهٔ ۹۰-۹۳.

شُعَبٍ[1]: عَلَى التَّمَارِی، وَالْهَوْلِ، وَالتَّرَدُّدِ، وَالْاِسْتِسْلَامِ).

در واقع کسانی که به حق نمی‌رسند و در کفر می‌مانند و غوطه‌ور می‌شوند دارای این ضعف‌ها هستند.

منظور از «مراء» گفت و گو کردن در چیزی است که شک و تردید در آن وجود دارد و به جایی نمی‌رسد در حالی که «جدال» به معنای گفت و گو کردن توأم با برتری‌جویی بر طرف مقابل است.

منظور از «هول» ترس و وحشت از روشن شدن حقایق و تصمیم‌گیری بر طبق آن است.

«تردد» اشاره به نوعی از وسواس است که به انسان اجازه نمی‌دهد حق را بشناسد و بر آن استوار بماند.

«استسلام» همان خودباختگی است که هر کس هر چه می‌گوید، در برابر آن تسلیم می‌شود و به همین دلیل نمی‌تواند حق را از میان آنها برگزیند و بر آن استوار بماند.

بدین ترتیب، امام علیه السلام سرچشمه‌های شک را در چهار چیز خلاصه می‌فرماید: عادت کردن به بحث و گفت و گوهای بی‌حاصل و آمیخته با لجاجت، ترس از جستجوگری و تحقیق، وسواس و دودلی، و تسلیم شدن در برابر شبهات و در حالت انفعالی فرو رفتن.

آن‌گاه امام علیه السلام به شرح آثار هر کدام از این صفات سوء چهارگانه می‌پردازد و می‌فرماید: «آن‌کس که مراء و گفت و گوی بی‌حاصل را عادت خود قرار دهد

---

۱. نسخهٔ مرحوم سیّد رضی با بسیاری از نسخ دیگر این روایت که در کافی، تحف العقول و خصال، بحارالانوار و تمام نهج‌البلاغه آمده است تفاوت دارد؛ در آن نسخه‌ها «شک» به صورت یک امر مستقل ذکر نشده بلکه یکی از پایه‌ها و ارکان کفر ذکر شده و آن‌گاه به ذکر شاخه‌های آن پرداخته شده است در حالی که در نسخهٔ مرحوم سیّد رضی، شک در مقابل کفر و ایمان قرار گرفته که به نظر می‌رسد «اربع شعب» به معنای «اربع دعائم» بوده باشد.

ظلمت و تاریکی شبِ شک او را به روشنایی روزِ یقین نمی‌رساند»؛ (**فَمَنْ جَعَلَ الْمِرَاءَ دَيْدَناً لَمْ يُصْبِحْ لَيْلُهُ**).

زیرا این عادت زشت و شوم مانع از رسیدن به علم و یقین است و در واقع، حجاب خطرناکی میان او و یقین ایجاد می‌کند و بارها کسانی را از نویسندگان یا گویندگان که گرفتار این حالتند دیده‌ایم که عمر خود را به شک و تردید گذرانده‌اند.

دربارهٔ دومین صفت ذمیمهٔ این‌گونه اشخاص می‌فرماید: «آن‌کس که از حقایق پیش روی خود وحشت کند (و از تصمیم‌گیری صحیح بپرهیزد) به قهقرا باز می‌گردد»؛ (**وَمَنْ هَالَهُ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ نَكَصَ عَلىٰ عَقِبَيْهِ**).

انسان محقق، مخصوصاً در مسائل اعتقادی و آنچه مربوط به مبدأ و معاد است باید حقایقی را که پیش روی او قرار دارد به رسمیت بشناند و بدون ترس و وحشت به جستجوگری برخیزد تا حرکت به پیش را آغاز کند و اگر در این مورد کوتاهی کند عقب‌گرد خواهد کرد و آنچه را دارد نیز از دست می‌دهد.

دربارهٔ سومین مانعِ برطرف ساختن شک می‌فرماید: «آن‌کس که در تردید و دودلی باشد (و در تصمیم‌گیری وسواس به خرج دهد) زیر سم شیاطین له می‌شود»؛ (**وَ مَنْ تَرَدَّدَ فِي الرَّيْبِ وَطِئَتْهُ سَنَابِكُ الشَّيَاطِينِ**).

«**سَنَابِک**» جمع «**سُنبُک**» به معنای قسمت پیشین سم اسب است و از آنجایی که اسب به هنگام شتاب، بیشتر در حرکت خود روی این قسمت تکیه می‌کند این واژه را به هنگام شدت عمل به کار می‌برند و به این ترتیب امام علیه السلام وسواس و دودلی بی‌جا را امری شیطانی شمرده که صاحب آن را به نابودی می‌کشاند و این معنا را نیز در افراد وسواسی آزموده‌ایم که گاه آنها تا آخر عمرشان نتوانسته‌اند دربارهٔ مسئلهٔ واضحی مثل خداپرستی تصمیم بگیرند و عقیده‌ای اختیار کنند.

آن‌گاه امام علیه السلام دربارهٔ چهارمین رذیلهٔ اخلاقی این‌گونه افراد می‌فرماید: «کسی که در برابر عوامل هلاکت خویش در دنیا و آخرت تسلیم گردد (و به مبارزه بر ضد اسباب شک و شبهه بر نخیزد) در هر دو جهان هلاک خواهد شد»؛ (**وَمَنِ اسْتَسْلَمَ لِهَلَكَةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ هَلَكَ فِيهِمَا**).

می‌دانیم شیاطین جن و انس سعی دارند از طریق شبهه‌افکنی، افراد را در عقاید دینی خود به شک و تردید بکشانند. اگر انسان در مقابل آنها حالت تهاجم منطقی بگیرد بر آن شبهات غالب می‌شود و عقاید حق را می‌پذیرد؛ اما افراد ترسو و بزدل در حالت انفعالی قرار می‌گیرند و همچون پر کاهی که در مقابل تندباد قرار گیرد هر روز به سویی کشیده می‌شوند و نمی‌توانند عقیدهٔ حق را برگزینند.

مرحوم سیّد رضی پس از پایان این حدیث می‌گوید: «بعد از این کلام سخنان دیگری بوده که ما از بیم اطالهٔ سخن و خارج شدن از هدف اصلی در این باب از آنها صرف نظر کردیم»؛ (**قال الرَّضيُ: وَبَعْدَ هٰذا كَلاٰمٌ تَرَكْنا ذِكْرَهُ خَوْفَ الْإِطـالَةِ وَالْخُرُوجَ عَنِ الْغَرَضِ الْمَقْصُودِ فِي هٰذا الْبابِ**).

همان‌گونه که در آغاز این گفتار حکیمانه آوردیم در منابع دیگر، این حدیث با اضافات فراوانی نقل شده است.[1]

ابن ابی‌الحدید بعد از ذکر این گفتار حکیمانه می‌گوید: بسیاری از عارفان اسلامی تعلیمات خود را از این سخن امام علیه السلام گرفته‌اند و در گفتار جمعی از آنها که می‌نگریم می‌بینیم که کلمات امام علیه السلام در این حدیث شریف مانند ستاره‌های پرنوری در سخنان آنان می‌درخشد.

در شرح نهج البلاغهٔ مرحوم شوشتری می‌خوانیم که در کتاب التنبیه الکبری

---

۱. برای آگاهی بیشتر به کتاب کافی، ج ۲، ص ۵۰ و تحف العقول، ص ۱۶۲ و خصال، ج ۱، ص ۲۳۱، ح ۷۴ مراجعه فرمائید.

آمده است هنگامی که امام علیه السلام ایمان را در پاسخ سؤالی به این صورت جالب و جاذب و مشروح تفسیر فرمود به قدری در حاضران اثر گذاشت که مردی از آن میان برخاست و سر مبارک امام را بوسید.[۱]

نکته

ارکان نفاق

در بخش دیگری از این روایت مهم که در کتاب کافی و بعضی منابع دیگر ذکر شده، ارکان نفاق و صفات منافقان مشروحاً آمده است و در آغاز آن می‌فرماید: «نفاق (نیز) بر چهار پایه استوار است: بر هوای نفس، سستی و تهاون، تعصب و طمع»؛ (**وَالنِّفَاقُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمَ عَلَى الْهَوَى وَالْهُوَيْنَا وَالْحَفِيظَةِ وَالطَّمَع**).

سپس برای هوا چهار شعبه: (بغی، عدوان، شهوت و طغیان) و برای سستی و تهاون چهار شعبه: (مغرور شدن، آرزوهای دور و دراز، ترس از غیر خدا و مماطله و سستی) و برای حفیظة (تعصب) چهار شعبه ذکر شده: «کبر، تفاخر، خودبزر بینی و عصبیت» و برای طمع نیز چهار شاخه آمده است: (شادی (از زر و زیور دنیا)، خودباختگی، لجاجت و فزون‌طلبی).[۲]

* * *

۱. شرح نهج‌البلاغهٔ علامهٔ شوشتری، ج ۱۲، ص ۳۵۲.

۲. برای توضیح بیشتر می‌توانید به مرآة العقول (شرح کافی)، ج ۱۱ مراجعه فرمائید.

۳۲

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ، وَفَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ.

امام علیه السلام فرمود:

انجام دهندهٔ کار نیک از کارنیکش بهتر است و انجام دهندهٔ کار بد از کار بدش بدتر.[1]

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج‌البلاغه آمده است: جمعی از دانشمندانی که بعد از مرحوم سیّد رضی می‌زیسته‌اند آن را در کتاب خود ـ گاه با تغییراتی ـ آورده‌اند از جمله زمخشری در ربیع الابرار در باب «الخیر و الصلاح» و آمدی در غررالحکم در حرف فاء و از کسانی که قبل از سیّد رضی می‌زیسته‌اند و آن را در کتاب خود نقل کرده‌اند ابوعلی قالی (متوفای ۳۵۶) در کتاب خود به نام امالی ذکر کرده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۳۰).

در کتاب تمام نهج‌البلاغه نیز به عنوان جزیی از خطبهٔ «الوسیله» ذکر شده که در نهج‌البلاغه نیامده آمده است. (تمام نهج‌البلاغه، ص ۱۵۷).

شرح و تفسیر

بهتر از خوب و بدتر از بد

امام علیه السلام در این جملهٔ کوتاه و پرمعنا می‌فرماید: «انجام دهندهٔ کار نیک از کارنیکش بهتر است و انجام دهندهٔ کار بد از کار بدش بدتر»؛ (**فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ، وَفَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ**).

در اینکه چگونه فاعل خیر بهتر از فعل خود است و فاعل شر بدتر از فعل خود؛ وجوهی به نظر می‌رسد:

نخست اینکه همواره فاعل از فعل قوی‌تر است به همین دلیل اگر کار نیک باشد آن فاعل از کارش قوی‌تر و اگر کار بد باشد از کارش بدتر است.

دیگر اینکه شخصی که کاری انجام می‌دهد غالبا دارای ملکهٔ آن است و آن ملکه می‌تواند سرچشمهٔ کارهای فراوانی بشود، بنابراین اگر کسی را ببینیم که مثلا یتیمی را نوازش می‌کند و دست افتاده‌ای را می‌گیرد می‌دانیم که او دارای صفتی است درونی که می‌تواند سرچشمهٔ ده‌ها و گاه صدها و هزاران از این‌گونه کارها شود و به همین دلیل از کارش بهتر است.

سوم اینکه کسانی که کار نیکی انجام می‌دهند بسیار می‌شود که آرزو دارند بهتر از آن را انجام دهند ولی امکانات آن در اختیارشان نیست و به تعبیر دیگر همتشان از آنچه انجام می‌دهند بسیار بالاتر است و گاه به زبان جاری کرده می‌گویند: افسوس که بیش از آن توان نداریم و اگر می‌توانستیم چنین و چنان

می‌کردیم. همین‌گونه، شروران بسیار می‌شود که دارای چنین باطنی هستند؛ یعنی اگر قدرت و توانی داشتند شرارت را به مرتبهٔ بالاتری می‌رساندند.

در حدیثی از امام باقر علیه‌السلام می‌خوانیم: «**نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَذَلِكَ لِأَنَّهُ يَنْوِي مِنَ الْخَيْرِ مَا لَا يُدْرِكُهُ وَنِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ وَذَلِكَ لِأَنَّ الْكَافِرَ يَنْوِي الشَّرَّ وَيَأْمُلُ مِنَ الشَّرِّ مَا لَا يُدْرِكُهُ**؛ نیت مؤمن از عملش بهتر است، زیرا کارهای خیری در دل دارد که نمی‌تواند آنها را انجام دهد و نیت کافر بدتر از عمل اوست، زیرا کارهای بدی در سر دارد که توان آن را ندارد».[1]

وجه چهارمی نیز بعضی برای این تفاوت ذکر کرده‌اند که هر کس کار خیری انجام می‌دهد معمولا عوامل بازدارنده‌ای از جمله هوا و هوس‌ها را در دل دارد و در برابر آنها مقاومت می‌کند و آن عوامل را به عقب می‌راند و کار خیر را انجام می‌دهد به همین دلیل از کارش با ارزش‌تر است و به عکس کسی که کار بدی انجام می‌دهد نیز عوامل بازدارنده از قبیل فطرت الهی، اوامر و نواهی آسمانی در برابر اوست ولی پشت پا به همهٔ آنها می‌زند و به سراغ شر می‌رود. به همین دلیل از عملش بدتر است.[2]

البته منافاتی میان این وجوه چهارگانه نیست و همهٔ آن ممکن است در معنای حدیث جمع باشد.

* * *

۱. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۹۰.

۲. راه روشن، ج ۱، ص ۱۵۳.

۳۳

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كُنْ سَمَحاً وَلَا تَكُنْ مُبَذِّراً، وَكُنْ مُقَدِّراً وَلَا تَكُنْ مُقَتِّراً.

امام علیه‌السلام فرمود:

سخاوتمند باش و در این راه اسراف مکن و در زندگی حساب‌گر باش و سخت‌گیر مباش.[1]

---

۱. **سند گفتار حکیمانه:**

این کلام حکمت‌آمیز را آمدی در غررالحکم در حرف کاف آورده است و از روایت فتال نیشابوری (متوفای ۵۰۸) در کتاب روضة الواعظین استفاده می‌شود که این جمله در ذیل حکمت شمارهٔ ۲ بوده است و این نشان می‌دهد از مصدری غیر از نهج‌البلاغه گرفته است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۳۱).

در کتاب تمام نهج‌البلاغه آن را در لابه‌لای وصیت‌نامهٔ مشروح امام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه‌السلام آورده است. (تمام نهج‌البلاغه، ص ۹۶۷).

شرح و تفسیر

افراط و تفریط ممنوع!

امام علیه السلام در این سخن کوتاه و پرمعنا دعوت به اعتدال در بذل و بخشش‌های مالی می‌کند و می‌فرماید: «سخاوتمند باش و در این راه اسراف مکن و در زندگی حساب‌گر باش و سخت‌گیر مباش»؛ (**كُنْ سَمْحاً وَلَا تَكُنْ مُبَذِّراً، وَكُنْ مُقَدِّراً وَلَا تَكُنْ مُقَتِّراً**).

می‌دانیم بسیاری از علمای اخلاق اسلامی، تمام فضایل اخلاقی را حد وسط در میان افراط و تفریط می‌دانند. این مسئله هرچند عمومیت ندارد؛ ولی در مورد بسیاری از صفات از جمله فضیلت سخاوت صادق است که در میان دو صفت رذیله قرار گرفته: اسراف و تبذیر، و بخل و تقتیر.

مُبذّر از مادهٔ «تبذیر» از ریشهٔ «بذر» (بر وزن نذر) در اصل به معنای پاشیدن دانه است؛ ولی چون این واژه در مورد اموال به کار رود به کار کسانی اطلاق می‌شود که اموال خود را به صورت نادرست مصرف کرده و آن را حیف و میل می‌کنند. معادل آن در فارسی امروز ریخت و پاش است و تفاوت آن با اسراف این است که اسراف مصرف بی‌رویه و تبذیر اتلاف بی‌رویه است. البته این در صورتی است که این دو واژه در مقابل هم قرار گیرند؛ ولی هرگاه جداگانه استعمال شوند ممکن است مفهوم عامی داشته باشند.

«مُقتِّر» از مادهٔ «تقتیر» در اصل به معنای تنگ گرفتن است و هنگامی که در

مورد اموال به کار رود به معنای بخیل و خسیس بودن است. «مقدّر» از مادهٔ تقدیر به معنای مدیریت صحیح اموال است که حد وسط در میان تبذیر و تقتیر است.

قرآن مجید دربارهٔ مبذّرین می‌فرماید: «﴿**وَ آتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكينَ وَابْنَ السَّبيلِ وَلاٰ تُبَذِّرْ تَبْذيراً * إِنَّ الْمُبَذِّرينَ كٰانُوا إِخْوٰانَ الشَّيٰاطينِ**﴾؛ حق خویشاوندان و مستمندان و واماندگان در راه را ادا کن و تبذیر مکن، چرا که تبذیر کنندگان برادران شیطانند».[1]

در جای دیگر دربارهٔ صفات والای بندگان برگزیده و عباد الرحمان می‌فرماید: «﴿**وَالَّذينَ إِذٰا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكٰانَ بَيْنَ ذٰلِكَ قَوٰاماً**﴾؛ آنها کسانی هستند که هنگامی که انفاق می‌کنند نه اسراف می‌کنند و نه بخل و سخت‌گیری دارند و در میان این دو، حد اعتدال را رعایت می‌کنند».[2]

در روایتی از امام صادق علیه السلام با ذکر مثال روشن و جالبی این حد اعتدال بیان شده است. راوی می‌گوید: «**فَأَخَذَ قَبْضَةً مِنْ حَصىً وَقَبَضَهَا بِيَدِهِ فَقَالَ هَذَا الْإِقْتَارُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً أُخْرَى فَأَرْخَى كَفَّهُ كُلَّهَا ثُمَّ قَالَ هَذَا الْإِسْرَافُ ثُمَّ أَخَذَ قَبْضَةً أُخْرَى فَأَرْخَى بَعْضَهَا وَأَمْسَكَ بَعْضَهَا وَقَالَ هَذَا الْقَوَامُ**؛ امام مشتی از سنگریزه برداشت و محکم در دست خود گرفت سپس فرمود: بخل و اقتار که خداوند فرموده همین است. آن‌گاه مشت دیگری بر داشت و چنان دست خود را گشود که همهٔ آن روی زمین ریخت و فرمود این اسراف است آن‌گاه مشت دیگری برداشت و آن را به طوری گشود که مقداری در کف دست باقی ماند و مقداری از لابه‌لای انگشتان فرو ریخت و فرمود این همان قوام است (که در قرآن مجید آمده است)».[3]

---

۱. اسراء، آیهٔ ۲۶ و ۲۷.

۲. فرقان، آیهٔ ۶۷.

۳. کافی، ج ۴، ص ۵۴، ح ۱.

در شأن نزول آیهٔ ۲۹ سورهٔ «اسراء» نیز آمده است که شخص سائلی از پیغمبر اکرمﷺ تقاضای پیراهن کرد. پیامبر پیراهن خود را به او بخشید و همین امر سبب شد که آن روز نتواند برای نماز به مسجد برود. این جریان سبب شد که زبان منافقان باز گردد و بگویند محمد خواب مانده یا مشغول لهو و سرگرمی شده و نمازش را به فراموشی سپرده است. (ولی هنگامی که از جریان کار باخبر شدند شرمنده گشتند) آیهٔ فوق نازل شد و به پیامبر چنین دستور داد: «﴿**وَ لاٰ تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلىٰ عُنُقِكَ وَلاٰ تَبْسُطْهٰا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً**﴾؛ دست خود را بر گردن خویش زنجیر مکن (و انفاق و بخشش را ترک منما) و بیش از حد (نیز) دست خود را مگشای که خانه‌نشین شوی و مورد سرزنش قرارگیری و از کار خود فرو مانی».

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که تاکید در میانه‌روی در انفاق چگونه با ایثار (مقدم داشتن دیگران بر خویشتن) که در حالات بسیاری از پیشوایان آمده سازگار است مثل آنچه در شأن نزول سورهٔ «دهر» و داستان مسکین و یتیم و اسیر آمده و به دنبال آن آیهٔ شریفهٔ ﴿**وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَيَتِيماً وَأَسِيراً**﴾ نازل شد.

پاسخ این سؤال روشن است، مسئلهٔ اعتدال حکمی عام است و ایثار حکمی خاص که مربوط به موارد معینی است. به عبارت دیگر: اصل بر اعتدال در مسئلهٔ انفاق و ایثار یک استثناست. به علاوه، دستور به ایثار مربوط به جایی است که بخشش فراوان، نابسامانی فوق العاده‌ای در زندگی انسان ایجاد نکند و «ملوم» و «محسور» نگردد در غیر این صورت باید از دستور اعتدال پیروی کرد.

* * *

۳۴

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى.

امام علیه‌السلام فرمود:

برترین غنا و بی‌نیازی، ترک آرزوهاست.[1]

---

۱. **سند گفتار حکیمانه:**

در کتاب مصادر نهج‌البلاغه می‌خوانیم: این گوهر گرانبها بخشی از خطبه‌ای است معروف به خطبهٔ «وسیله» که بسیاری از علما قبل از سیّد رضی آن را نقل کرده‌اند (هرچند این خطبه در نهج‌البلاغه نیامده است) از جمله: صاحب کتاب تحف العقول این خطبه را در کتاب خود نقل کرده و جملهٔ مورد بحث عیناً در آن است و نیز مرحوم کلینی پیش از سیّد رضی آن را در روضهٔ کافی آورده است و اما بعد از سیّد رضی عدهٔ زیادی آن را نقل کرده‌اند که نیازی به ذکر نام آنها نمی‌بینم. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۳۱).

اضافه بر این مرحوم شیخ صدوق نیز آن را در کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۹ به علاوه عین این جمله در ادامهٔ کلمات قصار در لابه‌لای جملهٔ ۲۱۱ ذکر شده است.

شرح و تفسیر

برترین غنا

امام علیه السلام در این سخن کوتاه و پربارش درس بزرگی به همهٔ طالبان غنا و بی‌نیازی می‌دهد، می‌فرماید: «برترین غنا و بی‌نیازی، ترک آرزوهاست»؛ (**أَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى**).

«مُنی» جمع «أُمنیة» به معنای آرزو است و در این عبارت نورانی امام علیه السلام، منظور آرزوهای دور و دراز و دور از منطق عقل و شرع است. بدیهی است این‌گونه آرزوها غنا و بی‌نیازی را از انسان سلب می‌کند، زیرا از یک سو چون همهٔ آنها به وسیلهٔ خود انسان دست نیافتنی است او را وادار به متوسل شدن به این و آن می‌کند و باید در مقابل هر انسانی خواه شریف باشد یا وضیع، باارزش باشد یا بی‌ارزش، دست حاجت دراز کند و این با غنا و بی‌نیازی هرگز سازگار نیست.

از سوی دیگر برای رسیدن به چنین آرزوهایی باید در مصرف کردن ثروت خود بخل ورزد و همهٔ آن را ذخیره کند و عملاً زندگی فقیرانه‌ای داشته باشد.

از سوی سوم چنین کسی آرامش روح و فکر خود را باید برای رسیدن به این آرزوها هزینه کند. در روایتی در غررالحکم آمده است: «**أَنْفَعُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى**؛ سودمندترین دارو (ی اضطراب و نگرانی) ترک آرزوهای دور و دراز است».[1]

---

۱. غررالحکم، ح ۷۲۱۳.

تمام این وابستگی‌ها زاییدهٔ آرزوهای دور و دراز است؛ هرگاه آن آرزوها از صفحهٔ فکر انسان پاک شود، انسان به غنا و بی‌نیازی پرارزشی دست می‌یابد و به همین دلیل امام علیه‌السلام ترک این آرزوها را برترین و بهترین غنا شمرده است.

در تعبیر دیگری که در حکمت ۳۷۱ آمده است امام علیه‌السلام می‌فرماید: «**لَا كَنْزَ أَغْنَى مِنَ الْقَنَاعَةِ**؛ هیچ گنجی بی‌نیاز کننده تر از قناعت نیست (همان قناعتی که نقطهٔ مقابل آرزوهای طولانی محسوب می‌شود)».

امام هادی علیه‌السلام طبق روایتی که علامهٔ مجلسی آن را از درة الباهرة نقل کرده است، فرمود: «**الْغِنَى قِلَّةُ تَمَنِّيكَ وَالرِّضَا بِمَا يَكْفِيكَ وَالْفَقْرُ شِرَّةُ النَّفْسِ وَشِدَّةُ الْقُنُوطِ**؛ غنا و توانگری آن است که دامنهٔ آرزو را کم کنی و به آنچه خدا به تو داده است خرسند باشی و فقر آن است که نفس آدمی سیری ناپذیر و شدیدا (از رسیدن به همهٔ آرزوها) نومید باشد».[1]

* * *

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۶۸، ح ۳.

۳۵

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَنْ أَسْرَعَ إِلَى النَّاسِ بِمَا يَكْرَهُونَ، قَالُوا فِيهِ بِمَا لَا يَعْلَمُونَ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که در نسبت دادن کارهای بد به مردم شتاب کند، مردم (نیز) نسبت‌های ناروایی به او می‌دهند.[1]

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این جملهٔ حکمت‌آمیز را آمدی در غررالحکم در حرف میم آورده است سپس می‌افزاید: رشید الدین وطواط (متوفای ۵۷۳) در الغرر و العرر علاوه بر جمله‌ای که مرحوم سیّد رضی نقل کرده این جمله را نیز افزوده است: «**وَمَنْ تَتَبَّعَ مَسَاوِئَ الْعِبَادِ فَقَدْ نَحَلَهُمْ عِرْضَهُ**؛ کسی که از بدی‌ها و زشتی‌های مردم جستجو کند آبروی خود را به آنها بخشیده» همین مضمون با تفاوتی در کلمات امام زین العابدین علیه السلام آمده است آنجا که فرمود: «**مَنْ رَمَى النَّاسَ بِمَا فِيهِمْ رَمَوْهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ**؛ کسی که عیوبی را که در مردم است (برای تحقیر) به آنها نسبت دهد، اموری را به او نسبت می‌دهند که در او نیست». (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۳۲).

در کتاب تمام نهج‌البلاغه این جملهٔ حکمت‌آمیز به اضافهٔ جملات دیگری در ضمن خطبهٔ «الوسیله» که از جمله خطب امیرالمؤمنین است که در نهج‌البلاغه نیامده ذکر شده است. (تمام نهج‌البلاغه، ص ۱۵۰).

شرح و تفسیر

اثر نسبت‌های ناروا

امام علیه السلام در این سخن پربار می‌فرماید: «کسی که در نسبت دادن اموری که مردم ناخوش دارند به آنها شتاب کند، مردم نسبت‌های ناروایی به او می‌دهند»؛ (**مَنْ أَسْرَعَ إِلَى النَّاسِ بِمَا يَكْرَهُونَ، قَالُوا فِيهِ بِمَا لَا يَعْلَمُونَ**).

عیب‌جویی و ذکر عیوب مردم هرچند آشکار باشد کاری است بسیار ناپسند و اگر کسی نیت امر به معروف و نهی از منکر داشته باشد نباید منکراتی را که از بعضی سر زده آشکارا و در ملأ عام بگوید، بلکه این‌گونه تذکرات باید خصوصی و مخفیانه باشد؛ ولی به هر حال از آنجا که مردم از گفتن عیوب و کارهای زشتشان به صورت آشکارا ناراحت می‌شوند و در مقام دفاع از خود بر می‌آیند یکی از طرق دفاع این است که گوینده را متهم به اموری می‌کنند که چه بسا واقعیت هم نداشته باشد تا از این طریق ارزش سخنان او را بکاهند و بگویند: فرد آلوده حق ندارد دیگران را به آلوده بودن متهم کند.

بنابراین اگر انسان بخواهد مردم احترام او را حفظ کنند و نسبت‌های ناروا به او ندهند و حتی عیوب پنهانی او را آشکار نسازند باید از تعبیراتی که سبب ناراحتی مردم می‌شود بپرهیزد و در یک کلمه، باید احترام مردم را حفظ کرد تا آنها احترام انسان را حفظ کنند و لذا در ذیل این جمله در خطبهٔ «وسیله» آمده است: «**وَمَنْ تَتَبَّعَ مَسَاوِئَ الْعِبَادِ فَقَدْ نَحَلَهُمْ عِرْضَهُ. وَمَنْ سَعى بِالنَّميمَةِ حَذِرَهُ**

الْبَعِيدُ وَمَقَتَهُ الْقَرِيبُ؛ کسی که در جستجوی عیوب مردم باشد آبروی خود را به آنها بخشیده و کسی که سخن‌چینی کند افراد دور از او اجتناب می‌کنند و نزدیکانش او را دشمن می‌دارند».[1]

مرحوم علامهٔ مجلسی در جلد ۷۲ بحار الانوار در باب «تَتَبُّعُ عُيُوبِ النَّاسِ وَإِفْشَاءِهَا» روایت جالبی از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که فرمود: «**كَانَ بِالْمَدِينَةِ أَقْوَامٌ لَهُمْ عُيُوبٌ فَسَكَتُوا عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ فَأَسْكَتَ اللَّهُ عَنْ عُيُوبِهِمُ النَّاسَ فَمَاتُوا وَلَا عُيُوبَ لَهُمْ عِنْدَ النَّاسِ وَكَانَ بِالْمَدِينَةِ أَقْوَامٌ لَا عُيُوبَ لَهُمْ فَتَكَلَّمُوا فِي عُيُوبِ النَّاسِ فَأَظْهَرَ اللَّهُ لَهُمْ عُيُوباً لَمْ يَزَالُوا يُعْرَفُونَ بِهَا إِلَى أَنْ مَاتُوا**؛ در مدینه اقوامی دارای عیوبی بودند آنها از ذکر عیوب مردم سکوت کردند، خداوند هم مردم را از ذکر عیوب آنها ساکت کرد. آنها از دنیا رفتند در حالی که مردم آنها را از هرگونه عیب پاک می‌دانستند و (به عکس) در مدینه اقوام (دیگری) بودند که عیبی نداشتند ولی دربارهٔ عیوب مردم سخن گفتند خداوند برای آنها عیوبی آشکار ساخت که پیوسته به آن شناخته می‌شدند تا از دنیا رفتند».[2]

در تواریخ داستان‌های بسیاری در این زمینه ذکر شده که بعضی از افراد جسور در مجلسی ابتدا به ساکن با فرد دیگری شوخی اهانت‌آمیزی کردند و آنها پاسخ کوبنده‌ای دادند که آبروی او را برد و گاه نام زشتی از این رهگذر بر او ماند از جمله در تاریخ آمده است که «مغیرة بن اسود» (یکی از شعرای عرب) معروف به لقب «اقیشر» بود. او از این لقب سخت خشمگین می‌شد. (زیرا اقیشر به معنای کسی است که صورتش سرخ شده و پوست آن ریخته است) روزی یک نفر از قبیلهٔ «بنی‌عبس» او را صدا زد «یا اقیشر» او ناراحت شد و پس از چند لحظه سکوت، این شعر را دربارهٔ او انشا کرد:

---

۱. تمام نهج‌البلاغه، ص ۱۵۰.

۲. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۱۳، ح ۴.

أَتَدْعُونی الأَقیشَر ذٰاكَ اسْمی وَأَدْعُوكَ ابْنَ مُطْفِئَةِ السِّـراجِ
تُنٰاجی خِـدْنَهٰا بِـاللَّیْلِ سِـرّاً وَربُّ النّٰاسِ یَعْلَمْ مٰا تُـنٰاجی

«تو به من اقیشر می‌گویی آری این اسم من است ولی من به تو می‌گویم: «**اِبْنِ مُطْفِئَةُ السِّرٰاج**» یعنی فرزند زنی که چراغ را نیمه شب خـاموش کـرد، زیـرا بـا دوست فاسقش شبانه آهسته سـخن مـی‌گفت و خـدا مـی‌دانـد چـه سـخنانی می‌گفت».[1]

از آن به بعد این لقب زشت بر آن مرد و فرزندانش باقی ماند.

و نیز نقل شده مرد عربی نزد معاویه سخنی گفت که معاویه ناراحت شـد. معاویه گفت: دروغ گفتی. مرد اعرابی گفت: به خدا سوگند دروغ‌گو کسی است که در لباس‌های توست. معاویه گفت: این جزای کسی است که در قـضاوتش عجله می‌کند.

ابن ابی‌الحدید از کامل مبرد نقل می‌کند: هنگامی که «قتیبة بن مسلم» سمرقند را فتح کرد اثاث و وسایلی در کاخ‌های آنجا دید که امثال آن دیده نشـده بـود تصمیم گرفت بار عام دهد و مردم بیایند و موفقیت‌هایی را که نصیب او شده ببینند. مردم از هر سو به آنجا آمدند و به ترتیب مقاماتشان در آن مجلس نشستند. از جمله پیرمردی بود به نام «حُضَین». هنگامی که وارد شد برادر قتیبه گفت به من اجازه بده سخن درشـتی بـه او بگـویم. قـتیبه گـفت: ایـن کـار را نکـن او جواب‌های تند و بدی می‌دهد. برادر قتیبه اصرار کرد و رو به حضین کرد و گفت: ای ابو ساسان آیا از در وارد شدی یا از دیوار؟ حضین گفت: آری (من از در وارد شدم زیرا) عمویت (اشاره به خودش کرد) سنش بیش از آن است که بتواند از دیوار وارد شود (و این اشاره به عمل زشتی بود که برادر قتیبه قبلا انجام داده بود و از دیوار خانهٔ زنی بالا رفته بود و به او تجاوز کرده بود).[2]

---

۱. شرح نهج‌البلاغهٔ علامه شوشتری، ج ۱۳، ص ۳۸۷.

۲. شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۱۵۲.

امثال این داستان‌ها فراوان است و همه گواهی است بر آنـچه امـام علیه‌السلام بـیان فرموده که هرگاه کسی به مردم چیزی بگوید که ناخوش دارند آنها نـیز بـه او نسبت‌های ناروا می‌دهند (یا اعمال زشت مخفیانهٔ آنها را آشکار می‌کنند).

❊ ❊ ❊